



رنجبران

نقض قوانین بین المللی یا هرج و مرج در روابط جهانی (صفحه ۶)

در حاشیه‌ی آتش‌بس: تعلیق، بیکاری... (صفحه ۸)

ارد بیهشت خونین (صفحه ۹)

حزب کمونیست ویتنام و چین (۲)

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا

خاطرات ترزا نوچه

صفحه آخر

صفحه آخر

صفحه آخر

اوضاع و نقش طبقه کارگر ایران

زنده باد روز همبستگی کارگران

تجاوز نظامی به ایران و گسترش آن به کل منطقه، بحران ساختاری سرمایه داری را تشدید کرده، افول امپریالیسم بلامنازع جهان را سرعت بخشیده و بار دیگر انتخاب میان دو طبقه، دو راه، دو جهانی‌بینی و دو آینده برای بشریت را به امری اجتناب ناپذیر تبدیل کرده است. از منظر ما که خود را جزوی از طبقه کارگر میدانیم برجسته ترین این تحول خیزش توده های میلیونی جهان، ملت های ستمدیده و کشور های توسعه نیافته جنوب، علیه گرایش راست فاشیستی جنگ طلب ترامپ و نتانیاهو است.

شود، خشم مردم ایران بخصوص خانواده های کارگران و زحمتکشان و سراسر جهان را بر انگیزته، به جنبش ضد جنگ، برای صلح نیرو بخشیده و جهان مشترکی که از انترناسیونالیسم کارگری نشأت گرفته، جهانی مشترک بدون اقتدارگرایی و سرگرده گرائی، بدون ستم و استثمار را طلب می کنند. برای تحقق این روند و خیزش عمومی که باید نقش طبقه کارگر ایران را همه جانبه مورد بررسی قرار داد

حمله به زیر ساخت های ایران از جمله بیمارستان ها، کارخانه ها، مدارس، دانشگاه ها، مراکز علمی، خانه ها و موسسات غیر نظامی که در عرف بین المللی و منشور سازمان ملل متحد قدغن و نسل کشی محسوب می

نقد آری، نفی نه متاسفانه نفی جنبش کارگری و کمونیستی جهان و ایران پس از سرکوب خونین دهه شست و فرو پاشی اتحاد جماهیر شوروی، در دوره عقب نشینی، چنان مسلط شد که جای جمع بندی واقع بینانه از شکست و علل واقعی آن برای رفع اشتباه،

اول ماه مه امسال را در شرایطی متفاوت تر از سال گذشته پیش رو داریم. در آستانه این روز بزرگ، با توجه به دگرگونی های عظیمی که در اثر تجاوزگری امپریالیسم و اسرائیل علیه ایران، منطقه و حتی جهان به وجود آمده و با در نظر گرفتن اینکه سرنوشت این آتش بس شکننده همچنان نامعلوم است، باید به استقبال اول ماه مه برویم. در چنین شرایطی، طبقه کارگر و جنبش کمونیستی ایران با این پرسش اساسی روبه رو هستند که چه وظایفی برای پاسخ گویی به این وضعیت بر عهده دارند.

این جنگ تجاوزکارانه، بنا بر واقعیات صفحه ۳

صفحه ۲

طبقه کارگر و جنگ کنونی

آسیب های روانی جنگ

زمینه: آتش بس موقت و تلفات چهل روز جنگ: طبقه کارگر ایران امسال در شرایطی مراسم و جشن های اول ماه می (روز جهانی کارگر) را همراه با دیگر کارگران جهان و سازمان های کمونیستی برگزار می کند که جنگ آمریکا با ایران به آتش بسی موقت رسیده است. در طی چهل روز، ایران، آمریکا و اسرائیل ضربات سختی به یکدیگر زدند. آمریکا و اسرائیل در روزهای اول جنگ، با استفاده از تسلط بر آسمان ایران، دست به بمباران شدیدی علیه نیروهای امنیتی و نظامی و سپس دیگر نهادهای دولتی و مدنی زدند. در روزهای اول، علی خامنه ای (رهبر نظام جمهوری اسلامی) کشته شد و مدرسه کودکان میناب بمباران گردید که در نتیجه آن، ۱۶۸ کودک، معلم و کارمند مدرسه جان باختند. در طی این مدت، فرودگاه ها، بیمارستان ها،

مراکز درمانی، آثار باستانی، پادگان ها، کارخانه های متعدد، کارگاه های صنعتی و دیگر مراکز امنیتی و نظامی (فهرستی بلند) بمباران شدند. در مقابل، ایران اهداف نظامی و پادگان های آمریکا در کشورهای عربی و اسرائیل را زیر بمباران موشکی خود گرفت و قدم به قدم جنگ را به سوی تعادل نظامی کشاند. پیامدهای انسانی و اقتصادی جنگ بر مردم ایران: در این میان، جدا از بمباران مراکز دولتی و غیردولتی در ایران و متقابلاً در اسرائیل و برخی کشورهای عربی، هزاران تن از مردم خاورمیانه جان باختند. در طی این مدت، بسیاری از کارخانه ها در ایران بمباران شدند؛ ده ها کارگر کشته، صدها نفر زخمی و هزاران نفر بیکار شدند. بیش از دو میلیون نفر به دلیل بمباران مجبور

جنگ اقدامی ضد انسانی و همه سویه به زبان شرکت کنندگان در آن است، گذشته از خسارات مالی و ساختاری، به ویژه در جهان نوین، که خرابی و نابودی آنچه که بازده دسترنج و اندیشه تولید کنندگان و نبوغ متخصصان در زمینه های علمی و هنری است، خزانه های مالی را تهی می کند، فقر و گرسنگی و کمبود و نایابی مواد غذایی را، که پایه ترین نیاز زندگی است، کشتار و آسیب های جسمی و روانی و حتی پس از پایان آن مرگ را در دوره ای طولانی به همراه می آورد، هرچند که با تلاش سخت نابودی های مادی و ساختاری، نسبت به میزان آن ها و زمان مورد نیاز بازسازی و ساخته می شوند اما آنچه که با بودن دو سه نسل هنگام جنگ در روان و جسم آن ها پدید می آورد

صفحه ۵

صفحه ۴



اوضاع و نقش طبقه کارگر.... بقیه از صفحه ۱

انحراف و نجات بیمار، نفی گرائی و انحلال طلبی جایگزین شد. بجای شستن خون های رفقای از جان گذشته و همبستگی، نفاق و پراکندگی مستولی شد. اما واقعیت جوامع طبقاتی و مبارزه طبقاتی، نه به انحلال طلبی تن می دهد و نه شیوه تفکر ذهنی گری و یک جانبه گری و نفی گرایی.

انقلاب کارگری جهانی مسیر سخت، پر پیچ و خمی و در نتیجه طولانی و درازی را طی کرده است. تئوری مبارزه طبقاتی در عمل و در نبردهای لاینقطع و پی درپی خود را نوسازی کرده، درستی و صحت خود را در عمل با بردن آن به میان توده ها، به بوته آزمایش گذاشته و امروزه گنجینه ای از قوانین تلفیق داده شده ای با توجه به رشد نا موزون جوامع بشری، تفاوت های تاریخی و محیط زیستی بدست آمده است. در این مسیر طولانی، بزرگترین رخ داد تعیین کننده در جنبش کارگری و کمونیستی فرو پاشی نظام اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و پیروزی انقلاب چین و ادامه انقلاب سوسیالیستی آنست. سرمایه داری در معرض عمل با قطب بندی جهان میان دو بلوک متخاصم سوسیالیستی جنگ سردی را شکل داد که نتیجه اش فرو پاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، تبدیل امپریالیسم آمریکا به ابرقدرت بلامنازع جهان امروز شد. در مقابل حزب کمونیست چین به رهبری مائوتسه دون با درس گیری از تجربه اتحاد جماهیر شوروی با مبارزه جانانه علیه رویزیونیسم مدرن، چین توانست راه منطبق با شرایط اجتماعی چین برای ادامه انقلاب سوسیالیستی را حفظ کند. چین امروز ثمره این نبرد عظیم تاریخی است که همراه با دیگر احزاب و سازمان های کمونیستی و سوسیالیستی، همراه با کلیه خلق های ستمدیده جهان که برای آزادی مبارزه می کنند، همسو با کلیه کشورهایی که برای استقلال و بریدن از اقتصاد جهانی پترو دلار تلاش می کنند، مسیر مشترکی را با تمام تفاوت و ناموزونی ها، در برابر آینده بشریت قرار داده اند.

طبقه کارگر ایران یکی از نادر طبقاتی است در جنبش کمونیستی جهان که در جامعه ای نیمه مستعمره و نیمه فئوال پا به میدان مبارزه گذاشته است. انقلاب توده ای ضد امپریالیستی، ضد سرمایه داری وابسته سلطنتی سال ۵۷، بر بستر این مسیر جهانی، در دل این روند تاریخی متولد شد. انقلابی همگانی و توده ای با خصوصیت سه گانه

استقلال خواهی، آزادی طلبی و مبارزه برای عدالت اجتماعی که بازتابی از شرایط عینی اجتماع بود، نظام سلطنتی مستبد مطلقه ای را بر انداخت و ضربه ای به دخالت گری امپریالیسم در ایران زد. اما نتوانست به دو ضرورت دیگر - آزادی و عدالت اجتماعی پاسخی مثبت دهد. انقلاب با قدرت گیری گرایش انحصار طلبانه در راس قدرت زیر نام ولایت فقیه با سرکوب نیروهای چپ و کمونیست و ملی و دموکرات، دامنه آزادی و عدالت اجتماعی اش را محدود کرد و راه سرمایه داری نئولیبرالیستی را در همکاری با بانک جهانی در پیش گرفت. این امری تصادفی نبود و از سطح توسعه جامعه و متشکل نبودن طبقه کارگر و نیروهای دموکراتیک بر می خاست. اما منطق مبارزه طبقاتی و طبقه کارگر افتان و خیزان به جلو رفتن است. با تمام سرکوب ها، مقاومت جنبش کارگری و کمونیستی و دیگر نیروهای اجتماعی میدان مبارزه را ترک نکردند، همچنان با ادامه افشاگری خود از حاکمیت تازه به دوران رسیده سرمایه داری و مخالفت با استبداد مطلقه ولایت فقیه، آتش ضد سرمایه داری وابسته و ضد امپریالیستی را زیر خاکستر اقتصاد ضد کارگری و مردمی حاکمیت نئولیبرالی زنده نگه داشتند و در دو دهه اخیر در شکل اعتصابات و اعتراضات توده ای خود را نشان داده است. در روند تاریخی تکامل سرمایه داری به دوران انحصارات مالی و صنعتی نظامی که لنین به درستی آنرا دوران " امپریالیسم و انقلابات پرولتری، نامید و شعار انترناسیونال اول و دوم را تکامل داد و شعار " کارگران جهان و خلق های ستمدیده سراسر جهان متحد شوید " را مطرح کرد. انقلاب ۵۷ جزوی جدا ناپذیر از این روند تاریخی دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتری است که بر اثر سلطه سیاسی بورژوازی حاکم و سرکوب جنبش طبقه کارگر و وجود قشر وسیع فعال خرده بورژوازی در متن جامعه، همچنان ناتمام باقی مانده است که تنها تحت رهبری طبقه کارگر قابل تحقق است.

ایران نیمه مستعمره و نیمه فئودال در پی بیش از یک قرن تلاش برای صنعتی شدن، برای توسعه، برای عدالت اجتماعی، آزادی و استقلال، در مبارزه ای سخت و پر پیچ و خم، با دادن قربانی های سنگین و در نبردهای پی درپی همراه با شکست و پیروزی مواجه بوده است. کشورما در روند تاریخی خود برای تبدیل شدن به یک کشور صنعتی پیشرفته در این سده مانند کشورهای پیش رفته صنعتی تنها با صف آراییی طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا روبرو نبوده است. بورژوازی در ایران حد اقل به دو لایه اساسی تقسیم شده -

بورژوازی کمپرادور و بورژوازی ملی که ضمن همسویی در استثمار طبقه کارگر با هم، در تضاد و رقابت برای بردن سهم بیشتر از ارزش اضافی و استثمار شدیدتر نیروی کارگری قرار دارند. وجود درآمد عظیم نفت و معادن که بوروکراسی عظیم نظامی بوروکراتیک را تقویت می بخشد باید به این ویژگی قدرت سیاسی در این دوران اضافه کرد. بر بخرنجی صف بندی طبقاتی جامعه ایران علاوه بر دخالتگری های امپریالیستی باید وجود قشر وسیع خرده بورژوازی را هم به حساب آورد. چون این ویژگی ها در شکست و پیروزی پرولتاریا و درستی و نادرستی خط مشی سیاسی طبقه کارگر نقش مهمی داشته است. در جدال تاریخی جهانی طبقه کارگر و سرمایه دار جامعه ایران زمانی دست به انقلاب مشروطه زد که سرمایه داری اروپا و امریکای شمالی وارد مرحله انحصارات مالی و امپریالیستی شده بود. دورانی که لنین آن را دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتاریایی خواند و شعار " کارگران و خلق های ستمدیده جهان متحد شوید " را برای انقلاب کردن در برابر جنبش کارگری و کمونیستی مطرح ساخت. بر اساس همین ارزیابی از اوضاع تغییر یافته جهان - لنین ایران، چین و هندوستان را جزو سه کشوری می دانست که انقلاب در این کشورها می تواند در همسویی با انقلاب سوسیالیستی اکتبر روند جهانی انقلاب را به پیروزی برسانند. چین به گفت مائوتسه دون، حزب کمونیست چین توانست مناسبات دوستان و دشمنان طبقه کارگر را طبق شرایط مشخص به درستی حل کند و هژمونی طبقه کارگر را در دوران انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در روندی لاینقطع از طریق حزب کمونیست واحد و سراسری با نیروی مسلح توده ای که عمدتاً از دهقانان فقیر تشکیل شده بود تامین کند. سه کوه سنگین - فئودالیسم، امپریالیسم و سرمایه داری را براندازد و چین نوینی را با آینده سوسیالیستی و کمونیستی رقم زند. اما در هندوستان و ایران با تمام تلاش های طبقه کارگر برای تبدیل شدن به یک آلترناتیو انقلابی توده ای تا امروز تغییری اساسی به وجود نیامده و بورژوازی و خرده بورژوازی همچنان قدرت سیاسی را تصاحب کرده و در راس امور باقی مانده اند. علل عدم موفقیت جنبش کارگری و کمونیستی ایران در مقایسه با حزب کمونیست چین درست در این است که جنبش کمونیستی ایران تا به حال نتوانسته مارکسیسم را به شرایط مشخص جامعه ایران تلفیق دهد و بر اساس آن خط مشی سیاسی عمومی انقلاب ایران را در حزب سیاسی پیشرو طبقه کارگری سراسری، با کادربانی که قادر باشند در میان جنبش های

جنگ تجاوز کارانه امپریالیسم آمریکا و رژیم صهیونیستی را محکوم می کنیم



یکی از شدیدترین اشکال استثمار را بر مزدبگیران تحمیل می‌کند. بیکاری، ناامنی شغلی و محرومیت از حداقل امکانات زندگی، نشان‌دهنده چرک و خونی است که از پنجه‌های صاحبان سرمایه در ایران می‌چکد.

کارگران شرکت نفت ایران، که نقشی تعیین‌کننده در پیروزی انقلاب ۵۷ و فرار شاه ایفا کردند، با اتکا به وعده خمینی، شیرهای نفت را گشودند تا حکومت موقت بازرگان قدرت را به‌دست گیرد. اما پیامد این اقدام برای طبقه کارگر فاجعه‌بار بود؛ چرا که نتیجه آن، استقرار نظام استثمارگر دیگری تحت عنوان ولایت فقیه مطلقه شد؛ نظامی که جامعه را تا لبه پرتگاه پیش برده است.

با این همه، مبارزه طبقاتی در جامعه طبقاتی ایران هرگز متوقف نشده است. آتش این مبارزه، زیر خاکستر جنگ نیز همچنان شعله‌ور باقی مانده است. روشن است که صاحبان سرمایه بار دیگر خواهند کوشید با بهره‌گیری از اهرم‌های قدرت سیاسی خود، همان نظم گذشته را بازتولید کنند.

در چنین شرایطی، طبقه کارگر به استقبال اول ماه مه می‌رود. در جامعه طبقاتی، هیچ حقی را به فرودستان هدیه نمی‌دهند؛ حق را باید گرفت. بیش از یک قرن مبارزه طبقه کارگر و توده‌های وسیع ستمدیده ایران نشان داده است که بدون وحدت و تشکیلات، نمی‌توان حقی را از ستمگران و استثمارگران بازپس گرفت.

از این‌رو، مبارزه برای سازمان‌یابی زحمتکشان و تمامی جنبش‌های توده‌ای، وظیفه اصلی امروز ادامه‌دهندگان جنبش ضد جنگ، ضد تجاوز امپریالیستی، و مخالفان خائنان، جاسوسان و حامیان آنان است.

آتش‌بس باید به صلح پایدار بدل شود، و این میدان باید همچنان به عرصه مبارزه علیه ستمگران و استثمارگران داخلی، یعنی نئولیبرالیست‌ها، تبدیل گردد.

پیامدهای جنگ را تنها در صورتی می‌توان به سود مردم فرودست رقم زد که از همین امروز، در همین اول ماه مه، پرچم سازماندهی صف مستقل طبقه کارگر را با

به پیش در راه یکی شدن کمونیست‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی براساس اصول و برنامه

به پیش برای پیوند این دو جنبش اجتماعی با هدف ایجاد حزب پیشرو واحد طبقه کارگر ایران

به پیش در راه براندازی نظام سرمایه داری ایران و پیروزی انقلاب سوسیالیستی

محسن رضوانی فروردین ۱۴۰۵

زنده باد همبستگی کارگران جهان... بقیه از صفحه ۱

مستند و میدانی، بر اساس نقشه موساد و پیشنهادهای نتانیاهوی نسل‌کش، از سوی امپریالیسم آمریکا و اسرائیل آغاز شد و در نخستین گام، با اقدامی تروریستی، سران نظام جمهوری اسلامی را هدف قرار داد. اما سنگی که تجاوزگران بلند کرده بودند، بر پای خودشان فرود آمد. آمریکا با تمام قدرت نظامی خود، با بیش از ۸۰۰ پایگاه نظامی در پنج قاره جهان، همراه با اسرائیل نتوانست پروژه رژیم‌چنج را محقق سازد و ایران را تجزیه کند.

تاریخ مبارزات طبقه کارگر ایران گواه آن است که این طبقه، مبارزه با امپریالیسم را همواره توأمان با مبارزه علیه ارتجاع داخلی و سرمایه‌داری بومی به پیش برده است. انتخاب این مسیر تاریخی، که با خون توده‌های مردم ایران رنگین شده، ریشه در آگاهی پیشروان طبقه کارگر در بیش از یک قرن مبارزه دشوار، پیچیده و طولانی دارد. چرا که مبارزه برای رهایی و عدالت اجتماعی در ایران هرگز جدا از مبارزه علیه امپریالیسم، دخالت خارجی و خیانت نیروهای داخلی در قدرت نبوده است. این واقعیت از روند عینی رشد سرمایه‌داری و مداخلات امپریالیستی در ایران ناشی می‌شود.

در برابر طبقه کارگر ایران، همچنان وظیفه تاریخی گورکنی نظام سرمایه‌داری باقی است. اقتصاد نئولیبرالیستی و امپریالیستی حاکم بر ایران، امروز

اجتماعی خط مشی عمومی را به نیروی مادی تشکیلاتی تبدیل سازند و در شرایط دیکتاتوری مطلقه حاکم ضد کمونیست، ادامه مبارزه را تضمین کند. دوستان و دشمنان طبقه کارگر چه کسانی هستند و چگونه باید طبقه کارگر وسیع‌ترین نیروهای اجتماعی را به گرد خود آورد و دشمنان را تا حد ممکن منفرد کرده و یک به یک آنها را شکست دهد، موضوعی است نه تنها استراتژیک بلکه تاکتیکی که هنوز حل نشده است. خرده بورژوازی در صفوف جنبش کارگری و کمونیستی ایران نفوذ کرده که از نظر سیاسی پاندولی عمل می‌کند. زمانی به راست و زمانی به چپ در حرکت است. در سبک کار گاهی لیبرالیستی و گاهی دیگر سکتاریستی عمل می‌کند، در جهان بینی دچار ذهنی‌گری، الگو برداری می‌کند روی مارکسیسم به اصطلاح اروپا مرکزی لم داده، لنینیسم را رد می‌کند. جنبش کارگری و کمونیستی ایران سابقه مبارزاتی بیش از صد و بیست سال دارد. در این سال‌ها علیه استعمار و امپریالیسم و سرمایه داری حاکم در صفی مستقل مبارزه کرده است. دفاع از این گذشته با نقد نه نفی آن، نقش کلیدی در استواری ستون فقرات جنبش کارگری و کمونیستی کنونی دارد. در این سال‌ها حکومت‌های سرمایه داری حاکم دیکتاتوری مطلقه ضد کمونیستی خود را اعمال کرده اند و با تمام قدرت جنایتکارانه سرکوبگر خود از شکل‌گیری یک جنبش سازمان یافته کارگری و زحمتکشان جلو گرفته اند. اما اوضاع به سود طبقه کارگر در حال تغییر است چون مبارزه برای حقوق پایمال شده فرودستان ایران امروز به مرکزی ترین مسئله اجتماعی تبدیل شده است. اوضاع خوبست جهان علیه گرایش سرمایه داری لیبرالیستی و اقتدارگرانه ی فاشیستی که ایران کنونی یکی از فرزندان خلف و مافیایی آنست برخاسته است. جنبش عظیم کارگری در منطقه غرب آسیا که بیش از چهارصد میلیون را در بر می‌گیرد نیروی عظیمی برای تغییر انقلابی هستند. مقاومت خلق فلسطین و امروز مرد م ایران در برابر نسل کشی اسرائیل و آمریکا تکانی عظیم برای گرفتن حقوق پایمال شده شان بوجود آورده است. طبقه کارگر در کلیه این جوامع به نیروی اصلی تولیدکننده تبدیل شده‌اند، چنانچه این نیروی عظیم همسو و همراه شوند این بار نه جدا جدا بهار عربی یا انقلاب اسلامی را رقم زنند بلکه انقلابی طبقاتی، اجتماعی با هدف تغییر ریشه ای و انقلابی را شکل دهند، هیچ نیرویی توان مقاومت در برابرش را نخواهد داشت .

به پیش در راه سازمانیابی هرچه گسترده‌تر طبقه کارگر و زحمتکشان

پیروز باد یازده اردیبهشت (اول ماه می) روز جهانی کارگر



قدرت در دست بگیریم و میدان را از آن خود سازیم.

به پیش برای سازماندهی جنبش سراسری کارگران و زحمتکشان

به پیش برای وحدت و یگانگی سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها در حزبی واحد

زنده باد سوسیالیسم

حزب رنجبران ایران

طبقه کارگر و جنگ کنونی بقیه از صفحه ۱

به جابجایی شدند و خسارت وارد شده به زیرساخت‌های کشور، میلیاردها دلار برآورد می‌شود. چشم‌انداز آینده جنگ همچنان در ابهام است و هر لحظه امکان شروع مجدد آن وجود دارد.

موضع‌گیری خائنانه یا نادانسته برخی جریان‌های سیاسی: کسانی همچون رهبران خائن سلطنت‌طلب و آنهایی که خواهان جنگ بودند (یا هستند) و یا کسانی که به خاطر در پیوستگی جرات محکوم کردن تجاوز نظامی آمریکا به ایران را ندارند، در حالی که هزاران نفر کشته می‌شدند، در خیابان‌های کشورهای آمریکایی و اروپایی با خوش‌رقصی برای آمریکا و اسرائیل به رقص و پایکوبی و تعظیم در برابر سفارت‌های این دو کشور مشغول بودند. تاریخ پاسخ محکمی به آنان خواهد داد. این دارودسته‌ها حتی با مشاهده خرابی‌های ناشی از جنگ، آن را «رهایی از جمهوری اسلامی» و «به قدرت رسیدن خودشان» می‌دانند. برای آنها، منافع مردم و حفاظت از جان آنان پیشی ارزش ندارد.

خواست مردم داخل ایران و دوگانه‌سازی رسانه‌ای: مردم در داخل ایران نه تنها مخالف جنگ هستند و تبعات آن را با پوست و گوشت خود لمس می‌کنند، بلکه خواهان توقف فوری جنگ و برداشتن محاصره اقتصادی نیز می‌باشند. ترامپ و اسرائیل با استفاده از رسانه‌های رسمی و غیررسمی (مانند «ایران اینترنشنال» و «من و تو») فضای دوگانه‌سازی سیاسی «یا با من، یا با جمهوری اسلامی» را ایجاد کرده‌اند که روی بخشی از اپوزیسیون تأثیر مشخصی گذاشته است.

- افزایش قیمت‌ها: از اسفند ۱۴۰۴ تا فروردین ۱۴۰۵ بین ۶۸ تا ۷۲ درصد رشد نشان داده شده است.

- هزینه‌های نظامی: برای آمریکا روزانه ۲ میلیارد دلار، برای ایران مجموعاً ۲۷۰ میلیارد دلار، و برای اسرائیل ۱۱۵ میلیارد دلار برآورد شده است.

- تأثیر بر اقتصاد جهانی: با بالا رفتن قیمت نفت، انرژی و پتروشیمی، اقتصاد جهانی کاهش ۲ درصدی بسیار بی‌سابقه‌ای را تجربه کرده و تورم جهانی به حدود ۴.۴ تا ۶ درصد (بر اساس بنگاه‌های مختلف آمارگیری) رسیده است.

آمارها توسط موسسات آماری ایران و بین‌المللی منتشر شده است.

پیامدهای اقتصادی جنگ برای کارگران و زحمتکشان: با توجه به آمارها، فشاری که هزینه‌های جنگ بر مردم ایران (به‌ویژه کارگران و زحمتکشان) وارد آورده و خواهد آورد، از همین حالا که جنگ کاملاً پایان نیافته نیز با بالا رفتن قیمت کالاها روشن شده است. انتظار می‌رود تأثیرات دیرپا و طولانی‌مدت این جنگ بر مردم در زمینه‌های مختلف (از رفاه تا امکانات اجتماعی) بسیار مخرب باشد. این جنگ باعث فقر بیشتر فرودستان اجتماعی شده است.

اعدادها، جو رعب و وحشت و ادامه سرکوب: در طی این مدت، شاهد اعدادهای متعددی در ایران بوده‌ایم که همگی از سوی قوه قضائیه با اتهام «همکاری با دشمن» همراه بوده‌اند؛ احکامی که هیچ سند مدلی برای آنها منتشر نشده است. همین اعدادها جوی از رعب و وحشت در جامعه ایجاد می‌کند که خود عاملی برای تشدید سرکوب و اختناق بیشتر خواهد شد. تعداد زندانیان سیاسی که در این مدت آزاد شدند به تعداد انگشتان دست هم نمی‌رسد - نشانه‌ای که دولت حتی پس از جنگ نیز به سیاست‌های گذشته ادامه خواهد داد و هیچ نرمشی در برابر خواست‌های مردم انجام نمی‌دهد.

بیکاری گسترده؛ جنگ ابزاری علیه کارگران: آمریکا و اسرائیل با بمباران تاسیسات صنعتی و کارخانه‌ها، باعث بیکاری عظیمی حتی در دیگر بخش‌های صنعتی شده‌اند و عملاً کارگران را هدف قرار داده‌اند. بسیاری از بخش‌های صنعتی و تولیدی از کار افتاده و کارگران یا بدون حقوق و یا با بخشی از حقوق، بیکار شده‌اند. بیش از صد هزار نفر از دولت تقاضای حقوق بیکاری کرده‌اند. اگر جنگ دوباره شعله‌ور شود، تمامی آمارهای فوق به شدت بیش از گذشته افزایش خواهد یافت. این نشان می‌دهد که جنگ تجاوزکارانه

کارگران، زحمتکشان و مردم فرودستی که با کار و زحمت خود - آن هم در این شرایط سخت اقتصادی و دوران جنگ - مجبور به گذران زندگی خود و خانواده‌هایشان هستند، نه مانند تحلیلگران و روشنفکران بی‌مسئولیت، بلکه همچون مردمی متعهد به خود و مردمشان، خواهان نه تنها توقف جنگ، بلکه آزادی از قید رژیم حاکم بر ایران نیز هستند. ترامپ تعداد اهداف بمباران شده را ۱۳۰۰۰ هدف در ۲۶ استان از ۳۱ استان ایران ذکر کرده است.

نبود سازمان‌های اجتماعی و واکنش بین‌المللی: در نبود سازمان‌های اجتماعی (اعم از سیاسی، اقتصادی و فرهنگی) به صورت طولانی‌مدت در جامعه - که ناشی از سرکوب و کشتار ممتد نیروهای سیاسی است - جامعه قادر به همگرایی کافی برای مقابله با تجاوزات خارجی نبوده و رژیم جمهوری اسلامی تلاش کرده است مشکلات جنگ را صرفاً در سطح نظامی حل کند.

در عین حال، تأثیرات بین‌المللی این جنگ، بسیاری از سازمان‌های کمونیستی، طبقه کارگر، مردم صلح‌دوست، آزادیخواه و روشنفکران جهان را به موضع‌گیری علیه این جنگ واداشته است. آنها با محکوم کردن تجاوز نظامی امپریالیستی به ایران، همبستگی بین‌المللی خود را با کمونیست‌ها و طبقه کارگر ایران ابراز داشته‌اند.

آمارهای کلیدی از خسارت‌های جنگ: ما در این جنگ با آمارهای متعددی از آثار مخرب اقتصادی جنگ بر کارگران و زحمتکشان روبرو هستیم که نشان‌دهنده دشمنی تجاوزگران نظامی نه تنها با رژیم جمهوری اسلامی، بلکه با مردم فرودست جامعه است:

- حمله به کارخانه‌ها و تاسیسات صنعتی و زیربنایی: از ۱۹۱ حمله (تأیید شده توسط بی‌بی‌سی) تا ۴۰۰ حمله (بر اساس گزارش نیویورک تایمز).

- کشته شدن کارگران: آمارهای دولتی و نهادهای جهانی از کشته شدن حداقل ۲۸ کارگر در تاسیسات صنعتی خبر می‌دهند (این آمار شامل کشته‌شدگان شهرک‌های صنعتی نمی‌شود).

- خسارت مالی جنگ ۴۰ روزه: ایران رقم ۲۷۰ میلیارد دلار و نیویورک تایمز رقم ۳۰۰ میلیارد دلار را اعلام کرده است.

- خانه‌های مسکونی بمباران شده: دولت ایران ۱۰۰ هزار واحد و سازمان ملل ۱۱۵ هزار واحد (همراه با دیگر تاسیسات) گزارش کرده است.



امپریالیستی نه تنها به آزادی مردم کمی نکرده، بلکه بویژه برای کارگران و زحمتکشان به بلای عظیمی تبدیل شده است. طبقه کارگر ایران و جهان قطعاً کسانی را که در این جنایات علیه مردم ایران دست داشته و دارند، به محاکمه خواهد کشید. جنایتکاران و تبهکاران بین‌المللی از قضاوت تاریخ گریزی ندارند.

تظاهرات سازماندهی شده دولتی و سرکوب اعتراضات: موضوعی که امروز در رسانه‌های داخلی (بویژه دولتی) بسیار روی آن مانور سیاسی داده می‌شود، ولی در رسانه‌های خارجی و حتی اپوزیسیون خبری از آن نیست، وجود افرادی است که شب‌ها به خیابان‌ها می‌آیند و تظاهراتی به شکل حمایت سیاسی از دولت برپا می‌کنند. این تظاهرات توسط حکومت سازماندهی شده و شرکت‌کنندگان عمدتاً مردم نزدیک به دولت یا خشمگین از تجاوز نظامی هستند. این نوع تظاهرات در عین حال وسیله‌ای برای کنترل مردم است تا اجازه هیچگونه اعتراضی داده نشود و یا اعتراضات شبانه مردم به چالش کشیده شده و با آنها مقابله گردد. در واقع، رژیم با سازماندهی این حرکت دو نشان را زده است: (۱) حمایت سیاسی از خود، و (۲) جلوگیری از بروز تظاهرات اعتراضی.

قیچی دو لبه تجاوز امپریالیستی و سرکوب داخلی: روشن است که طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه از این جنگ نه تنها ضربات سخت اقتصادی خورده‌اند، بلکه به لحاظ سیاسی نیز جوّ شدیداً امنیتی شده و امکان سازماندهی اعتراضات برای دستمزدها و خواست‌های صنفی و سیاسی بسیار ضعیف‌تر شده است. اگر جنگ ضربات سهمگین اقتصادی و معیشتی (با بیکارسازی) را به طبقه کارگر وارد کرده، تظاهرات شبانه خیابانی نیز ضربات سیاسی خود را بر پیکر طبقه کارگر و زحمتکشان وارد کرده است. رهبران سیاسی این رژیم اعلام کرده‌اند که هر مخالفتی را با حکم تیر پاسخ خواهند داد. دو لبه قیچی «تجاوز امپریالیستی و ایجاد فقر و فلاکت» از یک سو، و «بسته شدن فضای سیاسی و سرکوب خواست‌های مردم فرودست» از سوی دیگر، نشان داد که موضعگیری اساسی سازمان‌های کمونیستی - «نه به تجاوز امپریالیستی، نه به جمهوری اسلامی» - شعاری درست و در سمت زحمتکشان جامعه است.

ع.غ

آسیب‌های روانی جهانی... بقیه از

صفحه ۱

بس بغرنج و درد آور در ده‌ها سال و هر دم در زندگی فردی، گروهی و اجتماعی معضلی بزرگ‌تر از خسارات مالی، که آن هم به نوبه خود به آشکال گوناگون تأثیر در روان و زندگی همه روزه مردم می‌گذارد که نیاز به گسترده و ژرف پرداختن به آن دارد، اما در این نوشته کوشش می‌شود به گونه‌ای کوتاه، و تنها با اشاره ای، موارد آسیب‌های آن در این زمینه برشمرده شوند.

جامعه انسانی در درازای تاریخ همیشه، اینجا و آنجا در جهان، در ابعاد و با انگیزه‌های گوناگون با جنگ و کشتار رو به رو و درگیر بوده است، که بی‌گمان بایستی رخت برکند، چرا که جانگیر و جانفروست و نابودی به بار می‌آورد، کینه افروزی و دشمنی و انتقام‌جویی را چون یک پایه اندیشه سنتی و اقتصادی زمینه سازی می‌کند، دستیابی و تولید افزار نوین جنگی را، به ویژه از سوی دولتمردان، به جای به کاربرد سرمایه و نبوغ برای پرداختن به زندگی بهتر و پیشرفت جامعه و تولید نیازهای بنیادی، در آن سو سوق می‌دهد. تاریخ می‌آموزد (اگر بیاموزیم و به کار بریم!) که جنگ وحشت و فاجعه را در سطوح گوناگون پدید آورده و می‌آورد و خواهد آورد.

«نمی‌توان جنگ را انسانی کرد، تنها می‌توان آن را لغو کرد» (آلبرت اینشتین).

جنگ یکم جهانی نمونه ای برجسته در پیدایش بیماری‌های روانی تازه ای بود که نخستین بار، سالی پس از آغاز آن، در سال ۱۹۱۵ از پی‌آمد های آسیب‌های روانی آن آگاهی و شناخت به دست آمد که آن را «شوک بمباران» (Shock Shell) نامیدند، نشان‌های ثبت شده آن در افراد، لرزیدن بی‌وقفه، حساسیت زیاد نسبت به صداها، ناهمگونی و افزایش تپش قلب، بی‌حالتی چهره، اغتشاش فکری و هذیان، حساسیت عصبی، سخت شدن عضلات، فلج در اعضای بدن، وحشت، بی‌خوابی، افسردگی، لگنت زبان، غم‌زدگی و سکوت مطلق بود، پدیده ای که در آن زمان در میان مردم و سربازانی که از جنگ برگشته بودند، مانند جدایی از واقعیت، حرکتی ناخواسته و بدون انگیزه و هدف، آزار از دیدن نور و همیشه با عینک‌های آفتابی و بحران‌های گریه دیده می‌شد. جنگ یکم جهانی با دیگر جنگ‌های پیشین متفاوت بود، چون ابزار جنگی تکامل یافته نوینی چون: مسلسل، بمب‌ها و توپخانه‌های پرتوان، گازهای سمی و هواپیما‌ها به کار گرفته می‌شد و شهروندان غیرنظامی نیز

در زیر غرش بمب‌های آن بودند؛ گویی اینان هم در جبهه‌اند! به هر روی! در آن زمان، گذشته از محدودیت‌های علمی دوران خود، بودن این پدیده‌های روانی نوین، که از جنگ با ابزاری نو و پرتوان‌تر از پیش، سرچشمه گرفته می‌شد، با بی‌توجهی رو به رو بود، اما اکنون این گونه بیماری‌ها به گونه‌ای کلی نام و تشخیصی دقیق دارد، «اختلال پس از سانحه» یا «اختلال استرس پس از سانحه» از جنگ و سانحه‌های سخت طبیعی که شناخته و در جای خود دسته‌بندی شده‌اند اما معمولاً گرایش به فراموش کردن آنچه که بر سر آسیب دیدگان روانی آمده است وجود دارد. کسانی که از این گونه بیماری‌ها رنج می‌برند پیاپی آن لحظات، صحنه‌ها و خاطرات ناخوشایند و ناخواسته در ذهنشان ظهور می‌کند و دچار کابوس می‌شوند، گاهی نیز پیش می‌آید که حالتی توهمی دست می‌دهد و جنگ زده، خود را در همان شرایط انفجار و کشتار و سانحه می‌یابد و با واکنشی چون همان لحظه، در نجات خود و یافتن پناهگاهی، بی‌درنگ و شتابزده می‌کوشد. صدهای شدید چون: ترقه، به زمین افتادن اجسام سنگین، آتش‌بازی در جشن‌ها و مراسم نیز می‌توانند محرک این حالت شوند.

علائم این آسیب‌های روانی جنگ می‌توانند حتی سال‌ها پس از پایان آن ظاهر شوند؛ پریمو لوی (Levi Primo)، نویسنده، شیمی‌دان، ضد فاشیست و پارتیزان ایتالیایی، در ماه نوامبر سال ۱۹۴۳ دستگیر و به بازداشتگاه نازیستی آوشویتس برده شده بود، چند سال پس از پایان جنگ در یکی از کتاب‌های بسیار مهم خود، به نام «غرق شدگان و نجات یافتگان»، که همراه با دو کتاب دیگرش در دبیرستان‌ها نیز تدریس می‌شد، درباره این اسارت و درد‌های بی‌پایان آن، این جمله فیلسوف اتریشی «Amery Jean» را بازنویسی کرده بود: «کسی که شکنجه شده، شکنجه شده باقی می‌ماند»، او در سال ۱۹۸۷ خودکشی کرد. به روی! التهاپ و نگرانی همیشگی نسبت به زمان حال و آینده چون تله ای است که رهایی از آن بسیار سخت است، اما علی‌رغم این تجربه سخت و تلخ، برخی انسان‌ها در مقابل فشار و تسلیم شدن، می‌توانند توانایی متفاوتی را با تقویت مقاومت خود گسترش دهند اما این به معنای رنج نبرد نیست، بلکه آن‌ها به گونه ای خودخواسته با تغییر و تحول آن، حتی در شرایط سخت، با اعتماد به خویش و امید به بازگشت و دستیابی به زندگی عادی و بهتری، که نشان از انداختن لنگری به ساحل آن است، می‌کوشند.



در کمتر از یکسال دو بار انجام شد، کشتار و ویرانی ساختارهای بس مهم را به بار آورده، آوارگی و ترس از حال و آینده، که چه خواهد شد، تشویش و التهاب از ریختن بمب ها و غرش انفجار آن ها.

«کِنِ شَعْرِ تَرِ اَنگیزد خَاطِر که حَزین باشد!»

جنگ زدیای خود را تنها در فرد نمی گذارد بلکه در حافظه مجموعه مردم هر کشور می ماند، که به برپایی تندیس ها، خواندن سروده ها، برگزاری روز یاد بود، بازگفتارها و انتقال خاطرات از نسلی به نسلی دیگر و شرح آن از گذشته دردناک و ثبت در تاریخ خود می پردازند. «این سابقه پیشین تا روز پسین باشد»

یاد آوردن جنگ گذری به درد، ترس، از دست دادن آنچه که هست و آنچه که به آن تعلق داری، حتی تقویت مقاومت و باز زاده شدن است. صلحی که با سختی و پس از آه و اشک و خون و جان های از دست رفته انسان ها به دست می آید چنان با ارزش است که با همه توان از سوی فرد و گروه و اجتماع و دولت بایستی محافظت و پاسداری شود، با زنده نگه داشتن در یاد ها، با فرهنگ، با آگاهی، با اندیشه و شرکت در گفتگو ها، با کردار و احساس های آزادمنشانه و تمرین و به کاربردن آن ها برای آزادی فردی و اجتماعی و تن- روان درستی و پرهیز از خشونت.

عباس دهقان

نقض قوانین بین المللی یا هرج و مرج در روابط جهانی

آمریکا پس از جنگ جهانی دوم و بمباران اتمی دو شهر در ژاپن، به یکی از دو ابرقدرت نظامی جهان تبدیل شد و عملاً قدرتی فراتر از دیگر امپریالیست ها و با فاصله ای بسیار زیاد به دست آورد. این کشور به بزرگترین قدرت نظامی، اقتصادی و سیاسی جهان تبدیل شد. دلار آمریکا عملاً به تنها پول رایج جهان تبدیل گردید و ساختارهای مالی جهانی نیز بر اساس دلار شکل گرفت. این سلطه بعدها تأثیرات مخربی در ویرانی کشورهای فقیر داشت و آمریکا از آن برای غارت منابع طبیعی و انسانی آن کشورها سوءاستفاده کرد.

نقش آمریکا در کودتاها، جنگ ها و نقض قوانین بین المللی در عین حال، این ابرقدرت جهانی زمینه ساز بیشترین کودتاها را جهان بوده است. آمار کودتاها و جنگ های ویرانگر پس از جنگ دوم که آمریکا در آنها نقش مستقیم یا غیرمستقیم داشته، باعث کشته شدن میلیون ها انسان

ساختگی و برنامه ریزی شده از سوی انگلستان و همدستان در سال ۱۹۴۸، این درد جانفرسا و خانمان سوز گریبانگیر آن هاست؛ چند نسل در جنگ و تجاوز روزانه، بی خانمانی و آوارگی زاده شده اند،

«ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم»

نسل هایی که جز این نصیبشان نگشت، نسل هایی که مهم ترین مسئله شان زنده ماندن است، نسل هایی که زندگی نمی کنند و پیاپی در زیر گلوله و بمباران و هجوم تانک ها مقاومت می کنند، نسل هایی که چون بسیاری مردمان جهان از شادی و خوشبختی محرومند و آن را نمی شناسند، چون در هر دم از زندگی شان با خشونت و درد رو به رو هستند، در محیطی بس خشونت بار زاده می شوند و در همان محیط می میرند و یا کشته می شوند و بسیاری حتی به نوجوانی نمی رسند و آنهایی که از آن دوره گذر می کنند کاری جز مقاومت و رویارویی خونین ندارند؛ پس از این همه، چگونه می توان از این مردم جز مقاومت و ایستادگی خواست؟ مردمی که نیاز به حس تعلق داشتن، مهربانی، آسایش، رعایت اصول انسانی و حق از سوی دیگران و برخورداری از خوبی ها و زیبایی های زندگی، شادی و خوشبختی و تعیین سرنوشت موجودیت خویش دارند. «برای ای آفتاب صبح آمید!»

گذشته از شرایط بیولوژیکی، که در میان هر یک از مردم جهان متفاوت است، تجربه زندگی در دوران کودکی، مکان و شرایط محیط زیست مستقیماً در تغییر بخشی از مغز انسان تأثیر گذار است و هر واکنشی در مقابل پدیده ها و روابط، از آن سرچشمه می گیرد و مردمی که در زیر فشار جنگ و تجاوز هستند بیگمان در تله مشکلات و بیماری هایی که پیش از این به اختصار درباره پس آمدهای آن سخن رفت، چه به گونه های فردی، گروهی و اجتماعی اسیرند که نیاز به توجه و پرداختن به درمان از سوی متخصصان و یاری دولت ها دارند.

میهن ما نیز مستثنی از این تجاوز و بحران نیست، گذشته از توطئه ها، دخالت ها و تجاوز بیگانه و مبارزات خونین بیش از یک سده گذشته، به ویژه در دوره نوین که از سال ۱۳۵۸ با یورش عراق آغاز گشت و هشت سال ادامه داشت، بی شمار کشته، معلول و آسیب های روانی و درد و رنج و ترس و آسیب های دیگر خود را به جا گذاشت و بخشی از مدافعین کشور که هنوز زنده هستند، و نسلی که در آن دوران کودک یا نوجوان بود، به یاد دارند و هنوز بهای گران آن را به اشکال گوناگون می پردازند، اما بار دیگر این تجاوز،

توجه داشته باشیم که حتی نظامیان آموزش دیده ای که در جنگ شرکت کرده اند مستثنی از بی آمدهای روانی جنگ نیستند، گذشته از دیگر کشورها، نمونه آشکار تأثیرات روانی و جسمی فاجعه بار در میان نظامیان به ویژه با درجات پایین شرکت کننده در جنگ های ا. م. آمریکا پس از جنگ دوم جهانی می باشد، چون از زمان یورش خود به گره تا به امروز در بیش از چهل کشور پیاپی به جنگ و عملیات نظامی با بمباران پرداخته، برجسته ترین نمونه های آن ها، پس از گره، ویتنام، عراق، افغانستان، کشورهای بالکان، لیبی، و اکنون ایران هستند، با داشتن هشتصد (هشتصد) پایگاه نظامی در نود کشور، خونین ترین این جنگ ها در کره و سپس در ویتنام بود. در جنگ گره، همراه با شمار اندکی متحدین خود، از ۹۴۰/۰۰۰ هزار تا ۱/۳۰۰/۰۰۰ هزار نظامی شرکت کرده بودند، ۷۸۰/۰۰۰ کشته و زخمی دادند؛ نزدیک به ۱/۵۷۰/۰۰۰ کشته و زخمی شدگان نظامی گره با متحدین چینی و ا. ج. شوروی و افزوده بر آن پیرامون دو میلیون تن شهروندان گره ای بودند؛ در ویتنام جنگ طولانی تر و خشونت بار از آن بود، عملاً بیست سال، از نوامبر سال ۱۹۵۵، و به گونه متمرکز ده سال تا ۱۹۷۵ که سرانجام با مخارجی هنگفت، پس از کشتن بیش از پنج میلیون نظامیان و شهروندان منطقه هندوچین، سرشکسته و با دادن نزدیک به ۶۰۰/۰۰۰ هزار کشته، ۳۰۴/۰۰۰ زخمی و بیش از ۱/۷۰۰ مفقود به کشور خود بازگشتند. مردم ویتنام، به ویژه، همراه با رهبری خود با اُفت و خیزها و فرار و نشیب ها، علی رغم آن همه جنایت وحشتناک و ویرانی که متحمل شدند، در زمینه آسیب های جسمی و روانی واکنشی سخت از خود نشان دادند، هرچند که سال ها به درازا کشید، اما حل این معضل برای نظامیان آمریکایی بازگشته به کشور خود، پس از این همه سال حتی تا امروز نیز گریبانگیر جامعه آن هاست، درباره جنگ با عراق و افغانستان نیز اینچنین است. بسیاری از این نظامیان بازگشته از جنگ ها که با مشکلات گوناگون جسمی - روانی، اعتیاد به الکل و مواد مخدر، پریشانی، دیوانگی، ترس، افسردگی، بزهکاری، خشونت، قتل، خودکشی، خواست انتقام جویی از دولت خود، فقر و بیکاری، بی خانمانی، فروپاشی خانواده و... دست به گریبان بودند و هستند. بیگمان طولانی ترین بحران ها و آسیب های جنگی و روانی از سده گذشته تا کنون بر دوش مردم فلسطین است که عملاً از سال ۱۹۲۱ با آغاز عملیات تروریستی برای تصاحب خانه و خاک اجدادی شان از سوی مهاجرین صهیونیست می باشد که پس از ایجاد کشور



بی‌گناه در سراسر جهان شده است. نقض قوانین بین‌المللی توسط آمریکا، بویژه بعد از جنگ جهانی دوم، فهرست بلند بالایی است که پایانی برای آن متصور نیست، مگر اینکه این امپریالیسم خونخوار و جنایتکار از قدرت مسلط به زیر کشیده شود. تا آن زمان، رفتارها و سیاست‌های داخلی و بین‌المللی آمریکا همچون گذشته ادامه خواهد یافت.

سیاست دخالت مستقیم و غیرمستقیم: از کودتا تا جنگ بدون مجوز

اولین قدم آمریکا، عدم به رسمیت شناختن حقوق برابر بین‌المللی میان کشورها و ادعای حفاظت از منافع خود بود. تحت این عنوان، به هر کشوری که توانسته با دخالت نظامی و کودتا، جنبش‌های راست و فاشیستی راه بیندازد، دولت‌هایی را تحمیل کرده که عمدتاً کشورهای ضعیف با منابع انسانی و زیرزمینی بسیار زیاد را به ویرانی و تسلیم کشانده است. آمریکا در راستای تسلط بر کشورهای پیرامونی یا جهان‌سومی، از اهرم‌های تحریم، محاصره اقتصادی و تلاش برای جلوگیری از رشد صنعتی این کشورها بهره برده است.

پس از جنگ دوم جهانی، در حالی که آمریکا به بزرگترین قدرت نظامی-سیاسی جهان تبدیل شده و عضو دائم شورای امنیت بود، جنگ‌های زیر را بدون مجوز سازمان ملل و با توسل به نیروی برتری نظامی بصورت کاملاً تهاجمی پیش برد: جنگ ویتنام (با استفاده از سلاح‌های شیمیایی و میکروبی)، حمله به گرانادا، حمله به عراق، بمباران یوگسلاوی، کودتا در شیلی و چندین کشور آمریکای لاتین و آفریقا، کودتا در ایران علیه دولت دکتر مصدق، و کودتا در اندونزی با کشتار بیش از یک میلیون کمونیست که با سرکوب اتحادیه‌های کارگری و تعطیلی آزادی‌های سیاسی همراه بود.

این جنگ‌های تجاوزکارانه، هرچند با مخالفت سازمان ملل روبرو شد، مانع از جنایات آمریکا در این کشورها نشد؛ از جمله ایجاد شکنجه‌گاه‌های مخوف در کوبا، عراق و برخی کشورهای اروپایی و آسیایی، پایمال کردن کنوانسیون منع شکنجه، ترور و دستگیری مخالفان سیاسی (حتی کسانی که از مصونیت دیپلماتیک برخوردارند)، و دزدیدن مخالفان برای محاکمه در دادگاه‌های آمریکا که یادآور نظام کاپیتولاسیون است.

تغییر پرچم‌های توجیهی: از مقابله با کمونیسم تا حقوق بشر

پیش از فروپاشی شوروی، بهانه آمریکا برای دخالت در دیگر کشورها «مقابله با کمونیسم و شوروی» بود. پس از فروپاشی، این پرچم به «حقوق بشر و دموکراسی» تغییر یافت. آمریکا به دخالت آشکار و پنهان، کمک به ایجاد گروه‌های تروریستی و متعصبان مذهبی در اسرائیل، خاورمیانه، شاخ آفریقا، چین و روسیه، و راه‌اندازی ترور علیه مخالفان در سراسر جهان ادامه داد.

تضعیف نهادهای بین‌المللی و استفاده از فشار سیاسی و مالی آمریکا با پشتیبانی از نیروهای راست و فاشیستی مخالف کشورهای پیرامونی، تلاش کرده آنان را به پیاده نظام سیاسی خود تبدیل کند. همچنین نظام حل اختلافات بین‌المللی توسط سازمان ملل را تضعیف کرده و به تعهدات خود در قبال قراردادها و ارگان‌های بین‌المللی (مانند حفاظت از محیط زیست جهانی و حقوق بشر) پشت کرده است.

این کشور با استفاده از فشارهای سیاسی و مالی بر نهادهای سرمایه‌داری جهانی مانند صندوق بین‌المللی پول و سازمان ملل، آنها را در جهت منافع خود همراه ساخته و کشورهای نیازمند سرمایه‌گذاری را با دستکاری قیمت کالاهای جهانی (به‌ویژه نفت) به ویرانی کشانده است. معاملات کاملاً یکجانبه، انحصاری کردن تولید کشورهای در تقسیم کار بین‌المللی، وابسته سازی آنها به اقتصاد تک محصولی، و استفاده از اهرم‌های فشار اقتصادی از طریق دلار و دخالت در بازارها برای تسلیم کردن مخالفان (مانند عراق، ایران، کره شمالی) از دیگر ابزارهاست.

اشغالگری، غارت منابع و ایجاد شبکه‌های مواد مخدر اشغال‌گری و غارت کشورهای اشغال شده مانند عراق، افغانستان و لیبی نمونه‌های روشن از سیاست‌های امریکاست. برای مثال، آمریکا در گام نخست اشغال بغداد، بانک مرکزی عراق را که حاوی ۲۰ میلیارد دلار بود، میان خود و نیروهای همسو در جنگ تقسیم کرد. در افغانستان نیز سالیان طولانی منابع اورانیومی و زیرزمینی را غارت کرد و حتی به دولت افغانستان اجازه دخالت در مناطق مورد نظر را نمی‌داد. همچنین آمریکا شبکه‌های مواد مخدر را در آمریکای لاتین با اهداف دوگانه تضعیف قدرت‌های دولتی و گسترش اعتیاد به مواد مخدر ایجاد کرده است.

نقض قوانین هسته‌ای، حمایت از متحدان یاغی و جنایات جنگی

آمریکا بطور مداوم قوانین آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را در کشورهایی مانند لیبی، سوریه، ایران و عراق نقض کرده و به تأسیسات هسته‌ای این کشورها بدون مجوزهای بین‌المللی حمله کرده است. همزمان، از واکنش جهانی در برابر رفتار کشورهای یاغی جلوگیری کرده و به متحدان ناقض قوانین بین‌المللی خود مانند اسرائیل پناه داده است. نقض کنوانسیون منع گسترش سلاح‌های شیمیایی، بیولوژیکی و هسته‌ای، حمله به مناطق مسکونی و زیرساخت‌ها، کشتار بی هدف غیر نظامیان، تجاوز جنسی، و ایجاد رعب و وحشت از دیگر جنایات جنگی امریکاست. سیاست تفرقه افکنی، پایگاه‌های نظامی و تضعیف نهادهای مردمی

آمریکا با تلاش برای ایجاد یا تشدید اختلافات بین کشورها، به دنبال جنگ و ناامنی به‌عنوان بهانه‌ای برای دخالت نظامی و سیاسی است. گسترش صدها پایگاه نظامی در اقصی نقاط جهان با هدف فشار نظامی و تطمیع کشورهای ضعیف و مخالف انجام می‌شود. در این راستا، نهادهای مردمی مانند سازمان‌های سیاسی و اتحادیه‌های کارگری در هم شکسته شده و دموکراسی و آزادی‌های اجتماعی توسط گروه‌های مرتجع دست‌ساز آمریکا تضعیف می‌گردد.

سوءاستفاده از حقوق بشر، دموکراسی و انقلاب‌های رنگی آمریکا از موضوعاتی مانند حقوق بشر، دموکراسی و حقوق مدنی و همچنین دخالت‌های به اصطلاح بشردوستانه برای مداخلات سیاسی و گاه نظامی در دیگر کشورها سوءاستفاده می‌کند. این کار گاهی همراه با ناتو (به‌عنوان شریک راهبردی) و گاهی بدون آن انجام می‌شود. کمک به گسترش نیروهای راست و به قدرت رساندن آنها در کشورهای مخالف، از جمله از طریق حمایت از انقلاب‌های رنگی، بخشی از این سیاست است. آمریکا هیچگاه تمایلات هژمونی طلبانه خود را حتی نسبت به نزدیک‌ترین متحدانش مانند انگلستان، کانادا و دیگر اعضای ناتو پنهان نکرده است.

سیاست جنسیتی، نقض حقوق بومیان و نقش رسانه‌های دروغ‌پراکن آمریکا با باز کردن امکانات به نیروهای مرتجع مذهبی، با حقوق زنان در کشورهای جهان‌سومی مخالفت کرده و آنان را به نیرویی درجه دوم تبدیل می‌کند. همچنین حقوق بومیان آمریکا و دیگر ملت‌های جهان نادیده گرفته می‌شود. اما ابزار آمریکا تنها فشار اقتصادی و سیاسی نیست؛ با کنترل مستقیم و غیرمستقیم بیشتر رسانه‌های جهان، سعی در همراه کردن افکار عمومی با سیاست‌های استعماری خود دارد. برای نمونه، دروغ «سلاح‌های کشتار جمعی عراق» دو سال توسط رسانه‌های مزدور تکرار شد، در حالی که عراق فاقد چنین سلاح‌هایی بود. یا در لیبی، خبر دروغ «پرواز هلیکوپترهای قذافی برای سرکوب تظاهرات» بیش از یک سال بهانه تجاوز ناتو شد.

نظم نوین جهانی: توهم هژمونی در حال افول مجموعه این سیاست‌ها باعث هرج‌ومرج در روابط بین‌المللی، عروج راست فاشیستی، نابسامانی سیاسی در بیشتر کشورها، رشد نظامی‌گری و هدر رفت تریلیون‌ها دلار در صنایع نظامی و جنگ‌های نیابتی شده است. آمریکا از زمان ریگان و سپس جورج بوش پسر، موضوعی به نام «نظم نوین جهانی» را مطرح کرده که مضمون آن تثبیت هژمونی آمریکا برای مدت‌های طولانی آینده است. این طرح پس از فروپاشی شوروی پیگیری شد و در دوران ترامپ با شعار «اول آمریکا» آشکار تر ادامه یافت. نظم نوین جهانی، نوعی توهم امپریالیستی است که



روز یازده اردیبهشت، روز جهانی کارگر، بر همه مبارزان راه آزادی، برابری و سوسیالیسم پیروز باد. کارگران جهان متحد شوید
کارگران و خلق‌های ستمدیده جهان متحد شوید
مرگ بر امپریالیسم، زنده باد سوسیالیسم

مهران پیامی

در حاشیه‌ی آتش‌بس: تعلیق، بیکاری

در حاشیه‌ی آتش‌بس: تعلیق، بیکاری، و امکان‌های پنهان در دل یک نظم امنیتی آتش‌بس، در سطح ظاهری، نشانه‌ای از توقف درگیری است؛ اما در سطح ساختاری، آغاز مرحله‌ای تازه از بازآرایی قدرت است. پس از هر دوره‌ی تنش یا جنگ، دولت مرکزی نه فقط به بازسازی مادی، بلکه به تثبیت سیاسی و امنیتی خود می‌پردازد. این تثبیت، معمولاً با دو روند هم‌زمان همراه است: از یک‌سو افزایش کنترل و امنیتی‌شدن فضا، و از سوی دیگر گشودن روزنه‌های محدود و کنترل‌شده برای مشارکت اجتماعی—اغلب در قالب‌هایی چون «کمک به مردم»، «فعالیت‌های داوطلبانه» یا «همبستگی اجتماعی».

در همین لحظه‌ی دوگانه—سرکوب و گشایش—است که وضعیت کنونی باید فهم شود.

۱. اقتصاد پساجنگ: تعلیق به‌مثابه شکل مسلط در سطح اقتصادی، آن‌چه امروز تجربه می‌شود صرفاً «بحران» به معنای کلاسیک نیست، بلکه شکلی از تعلیق ساختاری است. بیکاری گسترده، قراردادهای موقت، توقف یا کندی پروژه‌ها، و بی‌ثباتی در پرداخت‌ها، همگی نشانه‌های اقتصادی هستند که نه به یک فروپاشی کامل انجامیده‌اند و نه به بازگشت ثبات. این تعلیق، کارکردی دوگانه دارد:

از یک‌سو، فشار مالی شدیدی بر توده‌ها وارد می‌کند از سوی دیگر، امکان واکنش جمعی را تضعیف می‌کند کارگر یا جوان بیکار، در شرایطی که هر منبع درآمدی ناپایدار است، در موقعیتی قرار می‌گیرد که حتی اعتراض نیز می‌تواند به از دست رفتن همان حداقل‌ها منجر شود. در نتیجه، وضعیت اقتصادی به‌گونه‌ای تنظیم می‌شود که ناامنی، خود به ابزار کنترل تبدیل می‌شود.

۲. امنیتی‌شدن فضا: تثبیت از بالا، انجماد از

آمریکا به ناتو و اروپا صادر می‌شود. این آمار نشان‌دهنده ضعف اقتصادی و تشدید نظامی‌گری در سیاست امریکا است. جهان چند قطبی و ضرورت گذار به سوسیالیسم، جهان در حال تغییرات عمیق در بالاترین سطوح قدرت سیاسی و اقتصادی است. جهان چندقطبی با قلدری آمریکا متوقف نمی‌شود. مسئله وتو در سازمان ملل به چالشی جدی تبدیل شده؛ هند و آلمان دیگر حق وتو را بدون حضور خود نمی‌پذیرند. از دیگر تغییرات میتوان به ورود همه کشورها به سیستم سرمایه‌داری و تشدید رقابت‌های جهانی، شکل‌گیری طبقه کارگر در همه کشورها و رشد مبارزه طبقاتی، و رشد تکنولوژی و اینترنت اشاره کرد. رقابت‌های بین‌المللی برای تقسیم مجدد

معمولاً کشورهای امپریالیستی در حال افول به آن دچار می‌شوند. این نظم نه قوانین بین‌المللی و نه اخلاقیات سیاسی را به رسمیت می‌شناسد و هدایت‌کننده آن فاشیسم عربی و نظامی‌گری است.

دکترین‌های توجیهی و آمار تلفات انسانی آمریکا مفاهیمی مانند «دفاع پیش‌دستانه»، «مقابله با تهدیدات بالقوه پیش از وقوع»، «دفاع مشروع» و «مبارزه با تروریسم» را برای توجیه منافع تجاوز گرانه خود ساخته است. سیاست‌های امپریالیسم آمریکا از جنگ دوم جهانی تا امروز باعث کشته شدن حدود ۲۰ تا ۳۰ میلیون نفر شده است. آمریکا پس از جنگ دوم جهانی در ۶۴ جنگ بطور مستقیم و غیرمستقیم شرکت داشته است:

نام کشور	سال	تعداد کشته شده ها - آمار تخمینی
ویتنام	۱۹۷۵	۲-۳ میلیون
کره	۱۹۵۳	۲-۳ میلیون
اندونزی	۱۹۶۵	۵۰۰ هزار تا ۱ میلیون
افغانستان	۲۰۲۱	۲۰۰ تا ۲۵۱ هزار
عراق یوگسلاوی جنگ در آمریکای لاتین جنگ در آفریقا اوکراین ایران و.....	۲۰۰۳	۵۰۰ هزار تا ۱ میلیون
تلفات غیر مستقیم		مجموع ۲۰ تا ۳۰ میلیون

بازارها و کشورها با مقاومت شدید توده‌های فرودست و حتی دولت‌ها روبرو شده است. جهان پیش‌درآمدهایی از سوسیالیسم را به خود می‌بیند. آنچه مانع تحقق آزادی ملت‌ها از زیر یوغ امپریالیسم شده، سرکوب طبقات فرودست توسط امپریالیسم و دولت‌های مرتجع و از سوی دیگر پراکندگی نیروهای کمونیست و چپ مترقی و نبود یک حزب جهانی (انترناسیونال) است. وظیفه امروز، تلاش برای سازماندهی حزب کمونیست واحد و گذار از پراکندگی به وحدت در سطح ملی و بین‌المللی است.

چشم‌انداز: آشوب، مبارزه طبقاتی و روز کارگر. جهان به سوی آشوب و هرج‌ومرج بیشتر ناشی از رقابت‌های افسارگسیخته و هژمونی‌طلبی امپریالیست‌ها (به‌ویژه آمریکا) می‌رود. جهان بدون امپریالیسم و سرمایه‌داری، چشم‌اندازی برای دنیای نوین سوسیالیستی خواهد بود؛ جهانی که در آن آزادی و برابری ملت‌ها برای نظام‌های سیاسی و تک‌تک افراد بشر مترقی پذیرفته شده است.

تلفات غیرمستقیم شامل محاصره اقتصادی، حمایت از دیکتاتورها و کودتاها، جوخه‌های مرگ، دامن زدن به جنگ‌های داخلی، تخریب زیست‌محیطی، تخریب زیرساخت‌ها و گسترش باندهای مواد مخدر است.

افول اقتصادی آمریکا و تشدید نظامی‌گری تمامی سیاست‌های آمریکا از جنگ دوم جهانی تابع منافع این ابر قدرت امپریالیستی بوده است. از دهه ۸۰ قرن گذشته، روند افول و تضعیف این امپریالیسم آغاز شده و آمریکا را بر آن داشته تا با سیاست‌های خشن‌تر و بی‌پروا تر، جلوی این روند را بگیرد. آمریکا تا سال ۱۹۸۰ بزرگترین صادر کننده سرمایه در جهان بود، اما امروز بزرگترین کشور بدهکار جهان است که از طریق چاپ دلار بی‌پشتوانه سعی در مقابله با افول خود دارد. سهم آمریکا در تولید جهانی ۱۵٪ است، اما سهم دلار در تبادلات جهانی نزدیک به ۵۰٪ است. سهم آمریکا در فروش تسلیحات از ۳۵٪ در سال ۲۰۱۹ به ۴۳٪ در سال ۲۰۲۵ رسیده که از مجموع پنج کشور بعدی بیشتر است. ۳۸٪ از تسلیحات

وظیفه کنونی در سازمانیابی کارگران و زحمتکشان جامعه است



پایین

هم‌زمان با این وضعیت اقتصادی، دولت مرکزی در حال تثبیت موقعیت خود است. تجربه‌ی جنگ یا بحران، همواره بهانه‌ای برای افزایش نظارت، محدودسازی کنش‌های مستقل، و بازتعریف مرزهای مجاز فعالیت اجتماعی فراهم می‌کند.

در چنین فضایی:

کنش‌های مستقل به‌سرعت برچسب‌گذاری می‌شوند

هر نوع سازمان‌یابی خارج از چارچوب‌های رسمی با ریسک بالا مواجه است

و فضای عمومی به‌سمت احتیاط، سکوت، و خودسانسوری سوق داده می‌شود

اما این تنها نیمه‌ی ماجراست.

۳. گشایش‌های کنترل‌شده: «مردم برای مردم» به‌مثابه میدان جدید

در کنار این انسداد، نوعی گشایش محدود نیز شکل می‌گیرد: تشویق به فعالیت‌های داوطلبانه، امدادی، و «مردم‌یارانه». نمونه‌هایی مانند جمعیت‌های داوطلب-از جمله آن‌چه در قالب‌هایی مشابه با جمعیت هلال احمر یا گروه‌های جوانان آن دیده می‌شود-به‌سرعت به محل تجمع نیروهای جوان، دغدغه‌مند و تا حدی آزادی‌خواه تبدیل می‌شوند.

این فضاها ویژگی‌های مهمی دارند:

از نظر رسمی مشروع و قابل قبول اند

امکان فعالیت جمعی را-هرچند محدود-فراهم می‌کنند

و شبکه‌هایی از اعتماد و همکاری میان افراد ایجاد می‌کنند

اما در عین حال:

تحت نظارت‌اند

از ورود به حوزه‌های صریحاً سیاسی منع می‌شوند و در چارچوبی تعریف می‌شوند که از رادیکالیته شدن جلوگیری کند

این دوگانگی، آن‌ها را به میدان‌هایی پیچیده اما بالقوه مهم تبدیل می‌کند.

۴. مسئله‌ی استراتژیک: چگونه در این فضا کار کنیم؟

درک این شرایط به یک نتیجه‌ی کلیدی می‌انجامد:

مبارزه در این مرحله نه می‌تواند به شکل مستقیم و تقابلی پیش رود، و نه می‌تواند از فضاهای موجود کناره‌گیری کند.

در عوض، نیازمند نوعی مداخله‌ی هوشمند، تدریجی و چندلایه است.

۵. از خدمت‌رسانی به آگاهی: تغییر جهت درون فضاهای موجود

فعالیت‌های داوطلبانه، در ظاهر حول «کمک»

سازمان می‌یابند، اما در عمق خود حامل یک واقعیت مهم‌اند: تماس مستقیم با زندگی واقعی مردم در شرایط بحران.

این تماس، اگر صرفاً به ارائه‌ی خدمات محدود بماند، در نهایت به بازتولید همان وضعیت می‌انجامد. اما اگر با نوعی بازتاب و گفت‌وگوی آگاهانه همراه شود، می‌تواند به نقطه‌ی آغاز شکل‌گیری درک مشترک از بحران بدل شود.

به بیان دیگر، مسئله این نیست که این فضاها را ترک کنیم، بلکه این است که:

در دل آن‌ها، تجربه‌ها را به هم پیوند دهیم

از مشاهده‌ی پراکنده، به فهم ساختاری برسیم

و از رابطه‌ی «کمک‌کننده/دریافت‌کننده»، به رابطه‌ای مبتنی بر هم‌سرنوشتی حرکت کنیم

۶. شبکه‌های پنهان: زیرساخت واقعی در دل فعالیت رسمی

یکی از مهم‌ترین ظرفیت‌های این فضاها، امکان شکل‌گیری روابط انسانی پایدار است. افرادی که در فعالیت‌های داوطلبانه کنار هم کار می‌کنند، به‌تدریج به یکدیگر اعتماد پیدا می‌کنند، تجربه‌هایشان را به اشتراک می‌گذارند، و درک مشترکی از وضعیت پیدا می‌کنند.

این روابط، اگر به‌درستی پرورش یابند، می‌توانند به شبکه‌های غیررسمی اما مؤثر تبدیل شوند:

شبکه‌هایی که خارج از چارچوب رسمی فکر می‌کنند

اما لزوماً در تقابل آشکار با آن قرار نمی‌گیرند

و می‌توانند در لحظات حساس، به بستر کنش جمعی تبدیل شوند

در اینجا، سازمان‌یابی نه به شکل علنی، بلکه به شکل «انباشت رابطه» صورت می‌گیرد.

۷. بازتعریف کنش: از تقابل مستقیم به فرسایش تدریجی

در فضای امنیتی، کنش مستقیم و پرهزینه اغلب یا سرکوب می‌شود یا به انزوای بیشتر می‌انجامد. در مقابل، آن‌چه می‌تواند مؤثر باشد، نوعی استراتژی فرسایشی است:

گسترش آگاهی در مقیاس خرد

پیوند دادن تجربه‌های فردی به روایت‌های جمعی و تقویت حس «ما» در دل فعالیت‌های روزمره

این استراتژی، اگرچه کند به نظر می‌رسد، اما در بلندمدت می‌تواند زیرساختی ایجاد کند که هر تغییر جدی به آن وابسته است.

رفقای عزیز ما، وضعیت کنونی، ترکیبی است از فشار اقتصادی شدید، تعلیق ساختاری، و فضای امنیتی در حال تثبیت. در نگاه اول، این ترکیب می‌تواند به بن‌بست کامل تعبیر شود. اما در

دل همین وضعیت، شکاف‌هایی نیز وجود دارد: فضاهای نیمه‌باز، شبکه‌های داوطلبانه، و تجربه‌ی مشترک بحران.

مسئله‌ی اصلی، نه انکار محدودیت‌ها، بلکه

کار کردن در دل آن‌هاست و این راهی جز سوسیالیسم نیست.

زنده باد سوسیالیسم

زنده باد شوراهای جوان

پیروز باد مبارزات طبقه کارگر

حلقه جوانان مارکسیست ایرانی

اردیبهشت خونین

امسال، اردیبهشت خونین با تهاجم آمریکا به سرزمین ما ایران مصادف شده است؛ با

موشک‌باران مدارس، کشتار کودکان بی‌گناه، بمباران بیمارستان‌ها، و تخریب زیرساخت‌هایی

که طی ۴۷ سال با پول و دسترنج مردم زحمتکش ساخته شده بود؛ زیرساخت‌هایی که

نابودی‌شان زندگی و معیشت مردم را مختل کرده و آنان را به ورطه نابودی کشانده است. اما

مردم ما در برابر این تهاجم مقاومت می‌کنند.

امروز یاد رفقایمان، خسرو صفایی، گرسیوز برومند و تقی سلیمانی را گرامی می‌داریم؛ آنان

که در اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۵، زیر شکنجه‌های طاقت‌فرسای «ساواک» محمدرضاشاه پهلوی

سخن نگفتند و جان باختند.

خسرو صفایی از پایه‌گذاران سازمان انقلابی در خارج از کشور و از فعالان کنفدراسیون جهانی

بود. او در پانزده‌سالگی به عضویت «سازمان جوانان حزب توده» درآمد. پس از اخذ دیپلم،

وارد دانشکده معماری دانشگاه تهران شد و پس از دو سال برای ادامه تحصیل به ایتالیا

رفت و در شهر رم به تحصیل پرداخت. خسرو در سال پنجم معماری، تحصیلاتش را رها

کرد و به عنوان یک انقلابی حرفه‌ای، همراه با رفقاییش در اروپای غربی سازمان انقلابی را

بنیان گذاشت.

او به انحراف راست حزب توده کاملاً آگاه بود و نقش مهمی در جدایی از حزب توده ایفا کرد.

خسرو به همراه چند تن از رفقای رهبری برای پیوستن به مبارزات مسلحانه در کردستان

ایران، راهی کردستان عراق شد تا به مبارزه مسلحانه ملا آواره و شریف‌زاده بپیوندد، اما

پیش از عبور از مرز خبر رسید که آن دو رهبر انقلابی کشته شده‌اند. در این میان، رفقای ما

لاشایی و پارساانژاد که هر دو پزشک بودند، در مرز ایران و در کنار خلق کرد باقی ماندند.

زمانی که رهبری سازمان انقلابی جلسه‌ای در «بکره‌جو» در کردستان عراق برگزار کرد،

مسئولیت کار سیاسی و سازماندهی در میان

کارگران همه کشورها متحد شوید



کشته شدند. تقی سلیمانی نیز پس از ۹ روز شکنجه به قتل رسید. تهرانی، مأمور ساواک، در سال ۱۳۵۷ در دادگاه اعتراف کرد که خسرو صفایی و گرسیوز برومند توسط عضدی و ناصری، شکنجه‌گران ساواک که در اسرائیل آموزش دیده بودند، زیر شکنجه کشته شدند. او گفت دستور از بالا این بود: «آن قدر شکنجه‌شان دهید تا بمیرند.»

در این ۶۰ سالی که با سازمان انقلابی در ارتباط بوده‌ام، افزون بر دشواری‌های عملی مبارزه، همواره با کمبودها و ضعف‌های درونی خود نیز درگیر بوده‌ام. خسرو صفایی و محسن رضوانی نقش بزرگی در منحرف نشدن من از خط مشی راستین و اصولی مارکسیستی داشتند. این دو ویژگی مشترکی داشتند: هرگز در برابر ضعف‌های من تسلیم نشدند.

محسن رضوانی، رفیق و همسر عزیزم، همه عمر خود را در راه مبارزه سپری کرد و چه در خط‌مشی سیاسی و چه در سازماندهی نقشی بزرگ داشت. امروز بیش از هر زمان دیگر ارزش او را درک می‌کنم؛ حضوری که سختی راه را

مخفی سازمان انقلابی در خارج از کشور شد. پس از آن، طبق برنامه سازمان، به صورت علنی به ایران بازگشت. بازگشت او هم‌زمان با بازگشت خسرو صفایی به ایران بود.

در سال ۱۳۵۲، خسرو از شارجه بازگشت و چند ماهی در ایتالیا ماند. سپس برای تقویت تشکیلات داخلی، طبق برنامه‌ریزی سازمان، مخفیانه راهی ایران شد. روز حرکت فرا رسید. او با قطار به پاریس رفت و با نامی دیگر وارد ایران شد.

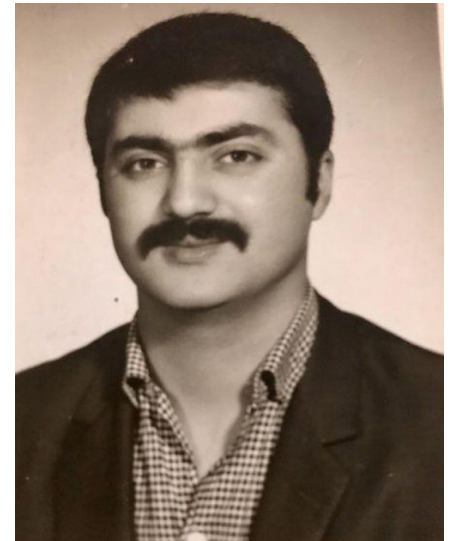
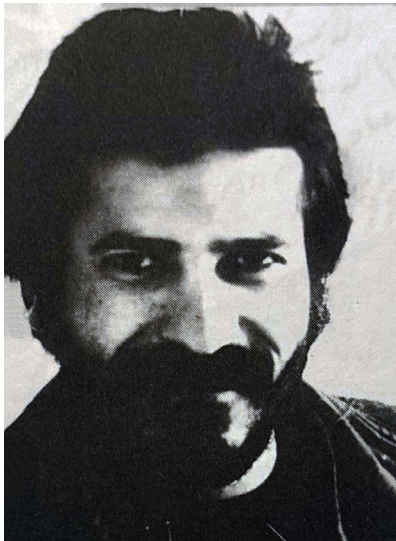
نزدیک غروب بود که قطار حرکت کرد. او تا آخرین لحظه کنار پنجره ایستاده بود. قطار به حرکت درآمد، در دوردست پیچید و ناپدید شد. غمگین و نگران، از ایستگاه بیرون آمدم. لحظه‌ای در میدان ایستادم و به وظیفه انقلابی‌مان اندیشیدم. همان‌جا با خود عهد کردم که اندوه را به نیرو بدل کنم و زمان بیشتری را در خدمت تشکیلات قرار دهم.

خسرو در ایران همراه با گرسیوز و تقی هسته کارگری را تشکیل داد. آنان بیش از دو سال در بخش کارگری فعالیت کردند.

کارگران ایرانی که برای کار به کشورهای عربی نوار خلیج فارس می‌رفتند، به خسرو سپرده شد. او بیش از چهار سال در امارات متحده عربی در میان کارگران ایرانی زندگی کرد و هسته کارگری آن منطقه را پایه‌گذاری نمود. یکی از رفقای کارگر تعریف می‌کرد:

«وقتی با او زندگی و کار می‌کردیم، هرگز نفهمیدیم که او خسرو صفایی است. مثل ما کار می‌کرد، مثل ما حرف می‌زد، مثل ما غذا می‌خورد و مثل ما زندگی می‌کرد. وقتی از او پرسیدم چند کلاس سواد داری، گفت: چهار پنج کلاس.»

«همسر یکی از رفقای کارگر نیز می‌گفت:» روزی شوهرم گفت با کارگری به نام علی نقاش برای رنگ کردن خانه قرار گذاشته‌ام. وقتی علی نقاش آمد و صحبت‌ها تمام شد، رو به شوهرم کرد و گفت: تو نظرت را بگو، نظر همسرت چیست؟ برای نخستین بار می‌دیدم که نظر من به عنوان یک زن اهمیت دارد. بعدها فهمیدم علی نقاش همان خسرو صفایی و یک کمونیست است. فهمیدم کمونیست‌ها برای زنان احترام و ارزش ویژه‌ای قائل‌اند.»



برایم آسان‌تر کرده است. همچنین در سال‌های ۶۱ تا ۶۲، زمانی که در زندان جمهوری اسلامی بودم، یاد خسرو به من نیرو می‌داد. از لحظه دستگیری، برای حفظ روحیه‌ام، آگاهانه پیوند ذهنی و احساسی خود را با عزیزانم قطع کردم و تمام ذهنم را بر خسرو متمرکز ساختم.

چنان در این فکر غرق شدم که لحظه‌ای احساس کردم خسرو دستم را در دست گرفته است؛ گرما و فشار دستش را حس می‌کردم. در آن لحظه، آرزوی پیوستن به او چنان در من قوت گرفت که اعدام برایم شیرین شد. یقین داشتم با توجه به جایگاهم در تشکیلات، اعدام خواهم شد. با خود گفتم اگر اعدام شوم، به او خواهم پیوست.

چهاردهم اردیبهشت بود. در جلسه‌ای خانوادگی دور هم جمع شدند. آن شب تاریک، مأموران ساواک که از حضور آنان در خانه رفیقمان تقی آگاه شده بودند، در کوچه کمین کردند. آخر شب، خسرو هنگام خروج از خانه دستگیر شد. صبح زود، گرسیوز و تقی نیز هنگام رفتن به محل کار دستگیر شدند. دو روز بعد، روزنامه‌های اطلاعات و کیهان دروغ نوشتند:

«دو تروریست در زد و خورد خیابانی کشته شدند.»

در حالی که رفقای ما هیچ سلاحی همراه نداشتند.

پس از ۴۸ ساعت شکنجه‌های وحشیانه، خسرو صفایی و گرسیوز برومند زیر شکنجه

گرسیوز برومند برای تحصیل به ایتالیا رفت و در رشته حقوق سیاسی درس خواند. او همراه تعدادی از رفقای سازمان انقلابی برای تعلیمات نظامی به کوبا رفت. پس از بازگشت، از سوی تشکیلات به صورت علنی به ایران اعزام شد و تحت رهبری رفقای داخل به فعالیت ادامه داد. او پس از مدتی دستگیر و شکنجه شد، اما ساواک نتوانست اطلاعاتی از فعالیت‌هایش به دست آورد. پس از یک سال آزاد شد، اما همچنان وفادار به تشکیلات باقی ماند و با هویتی جدید، دوباره تحت رهبری بخش داخل سازمان به مبارزه ادامه داد.

تقی سلیمانی از خانواده‌ای کارگری بود. او نیز به ایتالیا رفت و به سرعت به سازمان دانشجویی شهر فلورانس پیوست و سپس عضو بخش



خود بهره ببرند، اتصال زیرساختی را تقویت کنند، همکاری در حوزه‌هایی مانند انرژی سبز و منابع حیاتی را توسعه دهند و به رشد اقتصادی هر دو کشور خدمت کنند.

در حوزه مردمی، باید تبادلات فرهنگی، آموزشی، رسانه‌ای و جوانان را گسترش داد تا درک متقابل، به‌ویژه میان نسل جوان، تقویت شود.

در عین حال، مدیریت صحیح اختلافات—به‌ویژه در مسائل دریایی—از اهمیت بالایی برخوردار است. دو طرف باید بر اساس تفاهات مشترک رهبران، از طریق گفت‌وگو راه‌حل‌های قابل قبول برای هر دو طرف بیابند و منافع بلندمدت مردم خود را در نظر بگیرند.

امروز، جهان در حال تجربه تغییراتی عمیق و بی‌سابقه است. یک‌جانبه‌گرایی، هژمونی‌طلبی و حمایت‌گرایی در حال افزایش است و صلح و توسعه با چالش‌هایی جدی روبه‌رو هستند. در چنین شرایطی، آسیا به نقطه‌ای حساس در مسیر توسعه و احیای خود رسیده است.

تاریخ بارها نشان داده است که کشورها تنها زمانی می‌توانند شکوفا شوند که با روندهای تاریخی همسو شوند. آینده آسیا در دست مردم آسیاست. کشورهای منطقه باید بر پایه همکاری، همزیستی، توسعه مشترک و منافع متقابل حرکت کنند.

چین در مسیر تبدیل شدن به یک کشور سوسیالیستی مدرن گام برمی‌دارد و به توسعه با کیفیت بالا و گشایش بیشتر ادامه می‌دهد. این مسیر فرصت‌های جدیدی برای ویتنام و سایر کشورهای منطقه فراهم خواهد کرد.

من معتقدم که ساخت «جامعه‌ای با آینده مشترک میان چین و ویتنام» نه تنها به نفع دو ملت خواهد بود، بلکه به صلح، ثبات و توسعه در آسیا و جهان نیز کمک خواهد کرد و انرژی مثبتی برای همکاری‌های بین‌المللی فراهم می‌آورد.

کشور جنوب‌شرق آسیا بود که با چین روابط رسمی برقرار نمود. این یک نقطه عطف تاریخی درخشان بود که عصر جدیدی از دوستی میان دو کشور را گشود.

در طول سال‌های اخیر، روابط ویتنام و چین به‌طور مداوم تقویت شده و به سطح «شراکت همکاری راهبردی جامع» ارتقا یافته است. تبادلات سطح بالا به‌طور منظم انجام شده، همکاری‌های حزبی، دولتی، محلی و مردمی گسترش یافته و اعتماد سیاسی متقابل افزایش یافته است.

در حوزه اقتصادی، چین برای سال‌های متمادی بزرگ‌ترین شریک تجاری ویتنام بوده و ویتنام نیز یکی از شرکای مهم چین در منطقه است. همکاری در حوزه‌هایی مانند سرمایه‌گذاری، اتصال زیرساختی، زنجیره‌های تأمین، انرژی سبز، اقتصاد دیجیتال و فناوری‌های نوین به‌طور مستمر در حال تعمیق است.

در حوزه‌های فرهنگی و مردمی نیز تبادلات گسترده‌ای شکل گرفته است؛ از همکاری‌های آموزشی و رسانه‌ای گرفته تا گردشگری و تبادلات جوانان. این تعاملات به تقویت پایه اجتماعی روابط دو کشور کمک کرده است.

در عین حال، دو کشور همواره با صداقت و یکدیگر رفتار کرده‌اند. هر دو طرف از چندجانبه‌گرایی حمایت می‌کنند، بر گفت‌وگو و همکاری مسالمت‌آمیز تأکید دارند و اصول منشور سازمان ملل را رعایت می‌کنند. آن‌ها در مسائل مربوط به منافع اساسی یکدیگر از هم حمایت کرده و در سازوکارهای منطقه‌ای و بین‌المللی همکاری نزدیکی دارند.

در مرحله جدید توسعه، دو کشور باید: ارتباطات راهبردی در سطح بالا را حفظ و تقویت کنند

از مسیر سوسیالیستی متناسب با شرایط ملی خود حمایت متقابل داشته باشند

هماهنگی میان توسعه و امنیت را افزایش دهند همکاری در ابتکارات جهانی و منطقه‌ای را گسترش دهند

همچنین باید از ظرفیت‌های مکمل اقتصادی

در دلم به او گفتم:

این بار، پس از سال‌ها دوری، چه بسیار ناگفته‌ها دارم؛ از انقلابی که در سال ۵۷ از مسیرش منحرف شد، از دستگیری‌ها، اعدام‌ها و سال‌های تلخ حکومت اسلامی.

پس از آن، احساسی زیبا و عمیق در جانم ماند. بعدها به یاد شعر مائوتسه‌دون افتادم.

با این شعر، نوشته‌ام را به پایان می‌برم:

من قاصدک با شکوهم، یان را از دست داده‌ام و تو قاصدک پرافتخارت، لیو را

یان و لیو در پی نسیم باد سبکبال،

به عرش اعلی صعود می‌کنند

آن‌ها از ووگانگ می‌پرسند چه تحفه‌ای برایشان تدارک دیده‌ای

ووگانگ به آنان شراب کاسیو را پیشکش می‌کند

چانگ، تنها،

در حالی که در فضای بی‌انتهای می‌رقصد،

آستین‌های گشادش را چون سفره‌ای رنگین

برای دو روح پاک می‌گشاید

خبر رسید در جهان ببر سرافکننده و افسرده

اشک‌ها ناگهان به پرواز درمی‌آیند

و به باران تبدیل می‌شوند

مائوتسه‌دون این شعر را در فوریه ۱۹۵۷ سرود.

در پایان، یاد همه کشته‌شدگان، از هر تشکل و جریان، را گرامی می‌دارم و آرزوی رسیدن به

جامعه‌ای سوسیالیستی را دارم؛ جامعه‌ای که آزادی، استقلال، شکوفایی و آبادانی را برای

مردم عزیزمان به ارمغان آورد.

لیلا

اردیبهشت ۱۴۰۵

حزب کمونیست ویتنام و چین... بقیه از صفحه آخر

چین را به‌عنوان «رفقا و برادران» پرورش دهند. در سال‌های طولانی فعالیت انقلابی در چین،

هوشی‌مین همواره از حمایت و احساسات ارزشمند کمونیست‌ها و مردم چین برخوردار بود.

در مقابل، کمونیست‌های ویتنام نیز فعالانه در جنبش انقلابی چین مشارکت داشتند. این تاریخ

هم‌دوشی و اشتراک در رنج و شادی، نمونه‌ای درخشان در جنبش انقلابی پرولتاریای جهانی

بوده و پایه‌ای مستحکم برای دوستی آینده میان دو کشور فراهم کرده است.

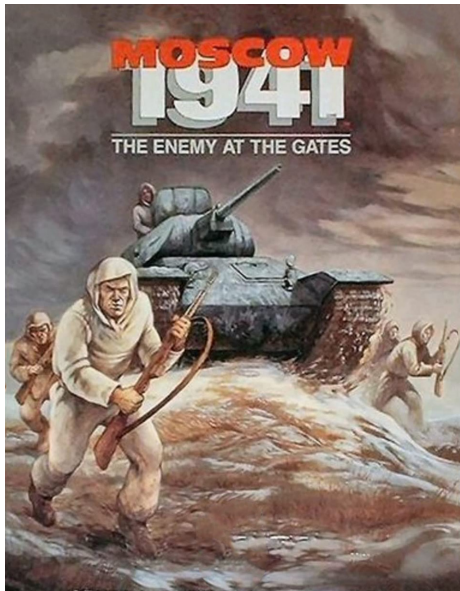
بر پایه این روابط قابل اعتماد میان دو حزب، در ۱۸ ژانویه ۱۹۵۰، جمهوری خلق چین نخستین

کشوری بود که با جمهوری دموکراتیک ویتنام روابط دیپلماتیک برقرار کرد. ویتنام نیز نخستین



ژنرال هانس فریهر فن فونک (Freiherr Hans Funk von Funk), واگذار کرد که در نهم ماه دسامبر توانست یورش نیروهای شوروی را متوقف کند و یک خط دفاعی به همراهی دو نیروی دیگر را تشکیل دهد، با این همه، خطری که با پیشروی نیروهای یکم و سی‌ام شوروی، که می‌خواست به غرب شهر کلین برسد و آنان را تهدید می‌کرد، ضرورت عقب نشینی بخش‌هایی از نیروهایشان را که در شرق شهر بودند تحمیل نمود، این عقب نشینی با اجازه هیتلر در سیزدهم ماه دسامبر انجام گشت.

در روز پانزدهم دسامبر نیروهای شوروی این شهر کلین را پس گرفتند، در حالی که بخش‌های پشت جبهه نیروهای آلمانی در منطقه نکراسینو (Nakrasino)، در استان کلین، به هم پیوسته می‌شدند. پس گرفتن شهر کلین خطر و فشاری که مسکو را تهدید می‌کرد دور نمود، چون نیروهای ارتش آلمان را مجبور به نود کیلومتر پس روی کرد، اما هدف نابود کردن سومین گروه زره پوش آلمان به سرانجام نرسید.



اشاره کنیم که در روز چهاردهم دسامبر یک ستوان ارتش سرخ، به فرماندهی هنگ سوم زره پوش آلمانی رفت و از آن‌ها خواست تا با تسلیم خود شهر کلین را باز دهند، اما پذیرفته نشده بود. این خواست تسلیم و پس گرفتن شهر واقع‌ای تازه بود که از آغاز «عملیات بارباروسا»، از سوی ا. ج. شوروی به آلمانی‌ها هیچگاه تا آن زمان پیشنهاد نشده بود.

در بخش جنوب شمار زیاد لشکرهای ا. ج. شوروی مانع از هر گونه اقدام از سوی دومین زره پوش آلمان در برپا نگهداشتن جبهه شدند، همین گونه در شمال مسکو نیز اوضاع چنین بود؛ خواست ژنرال ژوکف محاصره و نابود کردن واحد زره پوش آلمان بود، که برای دستیابی به آن در هشتم ماه دسامبر به یورش در نزدیکی شهر میخائیلوف (Mikhailov) اقدام کرد که در آغاز، هفدهمین لشکر زره پوش آلمان، به

به فرماندهی ژنرال آندری آندروویچ ولادف (Vlasov Andreevič Andrej)، با پیشروی خود هجده کیلومتر در خطوط آلمانی‌ها نفوذ کردند و ژنرال رینهارت (Reinhardt) را مجبور کردند تا یکمین لشکر زره پوش را، برای انتقال سریع آنان به سوی شهر، از سومین لشکر زره پوش، جدا کند، با هدف آنکه بتوانند تنها راه مساعد برای پیمودن زره پوش‌ها را ممکن سازند.

در بخش جنوب نیز ا. ج. شوروی در منطقه تولا برای پیشگیری از عقب نشینی دومین نیروی زره پوش نیرو گذاشت: دهمین نیروی مسلح، به فرماندهی ژنرال گلکف (Golkov) و پنجاهمین نیروی مسلح، به فرماندهی ژنرال ایوان بلدین (Boldin Ivan) با تکیه به یکمین نیروی اسب سواران محافظ به شهر نوموسکوسک (Novomoskovsk) یورش بردند، در حالی که سی و سومین نیروی مسلح، به فرماندهی ژنرال میخائل گریگوریچ افریمف (Mikhail Efremovič Grigor Sergej)، چهل و سومین نیروی مسلح به فرماندهی ژنرال سیرگی گلوبف (Golubev) و چهل و نهمین نیروی مسلح، به فرماندهی ژنرال زاخارین (Zakharin) به سوی شهر کسیرا میخائیلوف (Mikhajlov Kisura) در سوی کالوگا پیش رفتند. در بخش جنوب تر سومین نیروی مسلح، به فرماندهی ژنرال واسیلی ایوانوویچ کوزنکف (Ivanovič Vasilij Kuznecov)، و سیزدهمین نیروی مسلح، به فرماندهی ژنرال رمانوف (Romanov)، همراه با دومین نیروی اسب سواران محافظ، به فرماندهی ژنرال لئو دواتور (Dovator Lev)، به سوی شهر ارپل نشان گرفتند. ژنرال گودریان که روز پیش مجبور به توقف یورش شده بود، با توجه به شدت یورش نیروهای شوروی مجبور به عقب نشینی گشت. خط جبهه آلمانی موقتاً توانست نخستین برخورد نیروهای زره پوش ارتش سرخ را تحمل کند.

پس گیری منطقه کلین

یورش نیروهای شوروی به منطقه کلین این خطر را داشت که همه نیروهای سوم زره پوش آلمان را به انزوا و محاصره بکشاند، خط جبهه آنان که با زحمت زیاد یکمین لشکر زره پوش توانسته بود بر پا بماند، با بخش‌هایی از پنجمین لشکر زره پوش، به فرماندهی ژنرال گوستاو فهن (Gustav Fehn)، و دومین لشکر زره پوش به فرماندهی رودلف فیل (Veil Rudolf)، تقویت گردید. فرماندهی این منطقه به ژنرال ماکسیمیلیان سیری (Siri Maximilian)، واگذار شده بود، در هماهنگی با ژنرال شال (Schaal) که ضد یورش را از سویی برای پیشگیری از داغانی نیرو و از سوی دیگر برای آزاد نگاهداشتن راه ارتباط با شهر را برنامه ریزی کرد و مسئولیت آن را به هفتمین لشکر زره پوش، به فرماندهی

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم... بقیه از صفحه آخر

جنوبی به فرماندهی ژنرال سیمون کنستانتینوویچ تیموشنکو (Konstantinovič Semën Timošenko)، که می‌بایست این دو نیرو در پشت صف بندی آلمانی‌ها به هم برسند. ارتش سرخ همزمان با شانزده نیرو و دو گروه اسب سواران محافظ یورش خود را بر علیه جبهه آلمانی‌ها آغاز کرد.

شهر مهم کلین که در دست سومین و چهارمین گروه زره پوش، با پشتیبانی نهمین نیروی مسلح پیاده آلمان بود و از شمال پایتخت را تهدید می‌کرد، از سوی نیروی هشتم مسلح شوروی مورد یورش قرار گرفت، در حالی که بخش جنوب که از شهر کالوگا (Kaluga) که به سوی شهر ارپل می‌رفت و در اشغال نیروی هشتم آلمان بود، دو نیروی اسب سواران محافظ به آن یورش بردند. گروه مسلح جبهه کالینین (Kalinin) پس از شلیک‌های سخت توپخانه پیشروی کرد، بخش نیروی اسکی روها (که با اسکی بر روی برف پیش می‌رفتند) از فواصل میان جبهه جدا جدا شده آلمان نفوذ کرد و اندکی پس از آن ستون زره پوش‌ها نیز حرکت کرد.

پنجمین نیروی مسلح، به فرماندهی ژنرال لئونید الکساندرو گووف (Aleksandrovič Leonid Govorov)، شانزدهمین نیروی مسلح، به فرماندهی ژنرال کنستانتین کنستانتینوویچ رُکسُفسکی (Konstantinovič Konstantin Rokossovskij) و سی‌امین نیروی مسلح، به فرماندهی ژنرال دیمیتری لیبوشنکو (Dimitrij Leljušenko) در سوی شهر کلین به پیشروی پرداختند.



در نخستین روز یورش، با کمک نیروهای جبهه غربی ژنرال ژوکف که در بخش پیشرو آن نیروی یکم مسلح به فرماندهی ژنرال میخائیل کاتوکف (Katukov Mikhail)، و بیستمین نیروی مسلح،



فرماندهی همه نیروهای ارتش را در دست گرفت و ارتشبد فُن بُراؤخیئتْش را چنین توصیف کرد: «مسخره بدبخت، جاه طلب، بُزْدَل و نادان».

در یازدهم دسامبر ژنرال امیل مارکگراف (Emil Markgraf) برکنار و ژنرال پائول فلکزس (Paul Völkers) به فرماندهی لشکر هفتاد و هشتم پیاده نظام گماشته شد.

در شانزدهم دسامبر با اعلام دستور هیتلر که هرگونه عقب نشینی، حتی کم و محدود را ممنوع کرده بود، فرمانده گروه مسلح مرکز، ارتشبد فُن بُک با بهانه بیمار بودن مرخص شد و فرمانده چهارمین نیروی مسلح، ارتشبد گونتھر فُن کلوگ (Kluge von Günther) جایگزین او گشت.

در بیست و پنجم دسامبر فرمانده دومین نیروی زره پوش، ژنرال گودریان نیز برکنار و ژنرال رودلف شمیدت (Schmidt Rudolf) به جای او برگزیده شد.

در بیست و نهم دسامبر ژنرال هانس فُن شپنک (Sponeck von Hans) فرماندهی چهارم و ششمین لشکر پیاده نظام که دستور عقب نشینی از تنگه کُرچ (Kerč)، که دریای سیاه را به دریای آزف متصل می کند) را داده بود توسط ارتشبد فُن مانشتین (Manstein von) از سمت خود برکنار گردید و در یک دادگاه نظامی، به ریاست هرمان گرینگ (Göring Herman)، محکوم به مرگ شد اما هیتلر به درخواست ارتشبد مانشتین این حکم را به هفت سال زندانی ارتشی تقلیل داد، او پس از سوء قصد به هیتلر در بیستم جولای ۱۹۴۴ بدون محاکمه تیرباران شد.

در ماه ژانویه ۱۹۴۲ مهم ترین برکناری ها انجام شد. در روز هشتم ژانویه فرمانده چهارمین گروه زره پوش، ژنرال اریش هپنر (Hoepner Erich) با اتهام «بزدلی و نافرمانی»، با بی آبرویی از ارتش اخراج گشت؛ او نیز چون ارتشبد فُن مانشتین، با شرکت خود در جریان سوء قصد نافرجام به هیتلر در بیستم جولای ۱۹۴۴، همان شب در ساختمان تاریخی بندلر بلوک (Bendlerblock) در برلن، که مرکز برنامه ریزی سوء قصد بود همراه با دیگر افسران ارشد دستگیر گشت و پس از محاکمه در دادگاه که در روزهای هفتم و هشتم آگوست برگزار گردید، برخلاف دیگر محکومین که تیرباران شدند، به دار آویخته شد. درباره سوء قصدها به کشتن هیتلر در آینده و در جای خود به آن خواهیم پرداخت.

به هر روی چند روز پس از آن، در روز دوازدهم ژانویه، زمانی که آخرین فرمانده نیروهای مسلح آغازگر «عملیات بارباؤسا» برکنار گشت، ژنرال ریشارد روئف (Ruoff Richard) جایگزین او شد.

ارتشبد ویلهلم ریتر فُن لیب (Ritter Wilhelm Leeb von) پس از آن که درخواست عقب

و همچنین شرکت در جنگ یونان، برای یاری رساندن به موسولینی، و کشورهای بالکان سهمی در این تأخیر و پیکار داشتند، از این روی عدم تسخیر مسکو دومین پیکاری بود که به زیان آلمان تمام شد.

وضعیت خطرناکی که بر ضد یورش آلمان از سوی شوروی آغاز گشت بر گرده آلمان سنگینی کرد و به تضادهایی میان هیتلر و فرماندهان برجسته ارتش و همچنین فرماندهان سه نیروی شمال، مرکز و جنوب در «جبهه شرق» انجامید؛ این تضادها از چند روز پیش از یورش به استان مسکو، در جبهه قفقاز، که چاه های نفت آن برای شوروی و نیز برای آلمان بسیار مهم بود، دیده می شد.

در یکم دسامبر فرمانده نیروی جنوب، ارتشبد گِرد فُن روندشتدت (Rundstedt von Gerd)، از سوی هیتلر برکنار گشته بود، چونکه او پس از ضد حمله شوروی که شهر روستف (Rostov) را آزاد کرده بود، از هیتلر اجازه خواست که در شرق رود میوس (Mius) عقب نشینی کنند اما با مخالفت او رو به رو گشت، او از بیم در محاصره افتادن نیروی سوم مسلح موتوری، آغاز به عقب نشینی کرده بود، این برنامه او را ژنرال فُن کلینس، و در سی ام نوامبر از سوی OKH نیز مورد تأیید قرار گرفته بود، اما همان گونه که اشاره شد هیتلر بی درنگ مخالفت کرد و دستور داد که مقاومت شود و تسلط بر منطقه را در دست گیرند، سرپیچی از دستور هیتلر انگیزه برکناری او گشت و ارتشبد والتر فُن ریشناؤ (Reichenau von Walter) به جای او برگزیده شد.



بر کناری ارتشبد فُن روندشتدت آغاز پاکسازی شماری دیگر از فرماندهان نظامی بود که پس از آن در یک دوره پنج هفته ای، از دوم دسامبر تا میانه ماه ژانویه ۱۹۴۲ ادامه یافت. در دهم دسامبر ارتشبد فُن بُراؤخیئتْش، فرمانده کل ارتش OKH بود، برکنار گشت و عملاً خود هیتلر

فرماندهی ژنرال رودلف-ادوارد لیخت (Rudolf-Licht Eduard)، در همراهی با هنگ «آلمان بزرگ»، به فرماندهی سرهنگ والتھر هوئرلین (Hoernlein Walther)، توانست این تهاجم را تحمل کند، اما در یازدهم دسامبر واحد های آلمانی مجبور به عقب نشینی در خط رودهای دُن - اوپا (Upa-Don) شدند. امید ژنرال گودریان بر این بود بر این که خط روی دو رود را برپا نگه دارد اما غیر ممکن بود. در سیزدهم دسامبر، سیزدهمین نیروی ارتش شوروی با یورش خود به شهر یلتز (Jelez, Yelets)، دومین نیروی زره پوش آلمان را هشتاد کیلومتر به سوی غرب پس راند که هنگام عقب نشینی شکافی پیرامون چهل کیلومتر میان آن ها با چهارمین نیروی مسلحشان ایجاد شد؛ فرماندهی نیروی شوروی از این فرصت با پیشروی واحد یکم اسب سواران محافظ استفاده کرد، که مشخصاً زمینه ساز محاصره چهارمین نیروی مسلح آلمان گشت.

در بیستم دسامبر ژنرال گودریان به جایگاه فرماندهی هیتلر در لهستان، که به «لانه گرگ»، مشهور است، رفت تا او را از اوضاع نامناسب و نامطمئن جبهه آلمان در بخش جنوب مسکو آگاه کند و بیش از آن برای اجازه گرفتن درباره عقب نشینی در بخش خط رود اکا (Oka) رفت؛ با این دیدگاه او ارتشبد والتھر فُن بُراؤخیئتْش (Brauchitsch von Walther) رئیس برترین فرماندهی ارتش آلمان (OKH)، که در سال ۱۹۳۶ برپا گشته بود و در بیست و سوم ماه مه ۱۹۴۵ پایان یافت)، نیز موافق بود، اما هیتلر احتمال یک عقب نشینی در جبهه را با تمایل از پرهیز در متلاشی شدن و مرگ حتمی نیروی هایی که در یک جبهه متشکل هستند را نمی خواست؛ ژنرال گودریان کوشش کرد تا هیتلر را براین پایه که: «سربازان ما نشان دادند که حاضرند زندگی خود را فدا کنند اما این قربانی شدن را تنها زمانی می توانیم از آن ها بخواهیم که همراه با توجیهی در رسیدن به هدف باشد، در این زمان هدفی نمی بینم که توجیه این قربانی شدن باشد»، اما هیتلر معترض شد که: «برای در دست داشتن جبهه هیچ فدا شدنی به اندازه کافی بزرگ نیست».

برکناری سران ارتش و فرماندهان «عملیات بارباؤسا» و جایگزینی ژنرال های دیگر از سوی هیتلر

تسخیر مسکو بر پایه برنامه استراتژیک فرماندهی کل ارتش آلمان در یورش «عملیات بارباؤسا»، که می بایست پیش از رسیدن زمستان انجام می شد با شکست به رو گردید، چون شکست در نبرد هوایی با انگلستان، که از دهم جولای تا سی و یکم سال ۱۹۴۰ به وقوع پیوسته بود و به شکست آلمان انجامیده بود،



خاطرات ترزا نوجه... پیشه از صفحه آخر

که "نیلده" را نزدیک قسمت سرویس مخصوص نمایندگان دیدم، به او نزدیک شدم و در حالی که دو نفری تنها بودیم، در گوشش گفتم: "خیلی دلم می خواهد بدانم، بچه پسر است یا دختر، به من نشانش می دهی؟". "نیلده" به یکباره رنگش سفید شد و گفت: "تمی دانی؟ همین که دنیا آمد مرد".

نا راحت شدم و قلبم فشرده شد. "لونگو" چیزی به من نگفته بود. "نیلده" برایم تعریف کرد که رفقا باورشان نمی شد که او از "تولیاتی" بچه ای داشته باشد. و حال آن که خودش مایل بود. این برخورد غیر دوستانه برای او رنجش آور بود. از روی دیگر، مرگ بچه او را از ناراحتی های زیادی آزاد ساخته بود.

با تلخی به من گفتم، همه به رسوایی مسئله می اندیشیدند، زیرا که از نظر قانونی، آن بچه، بچه "تولیاتی" شناخته نمی شد و "تولیاتی" نمی توانست نام خود را بر روی او بگذارد. هیچ کس به احساسات آنان توجهی نداشت. من اولین نفری بودم که جنبه احساسی مسئله را احساس کردم. عدم توجه به این داستان غم انگیز، سبب شد که نسبت به رفقا و "لونگو" غضبناک شوم. دست "نیلده" را با محبت فشردم. با او آن چنان احساس نزدیکی کردم که تا آن زمان هیچ گاه نکرده بودم. در مبارزه به خاطر تجدید قرارداد جمعی سراسری، به زودی متوجه لطماتی که در نتیجه انشعاب به وجود آمده بود شدیم. ما که همیشه علیه سرمایه داران، همگی متحد و فشرده بودیم، هم اکنون از هم جدا بودیم و سازمان های سرمایه داری سعی می کردند به هر طریقی که شده جدایی را توسعه دهند و از آن بهره برداری کنند. اعتصابات و تظاهرات محلی و ایالتی که نشانه های از سرگیری جنبش کارگری بود، اگر موفق می شد با مسائل محلی پیوند بخورد آسان تر به پیش می رفت. ولی تظاهرات و اعتصابات تمام طبقات شغلی و یا بخش های جداگانه را، به خاطر قرارداد دسته جمعی مشکل تر می شد به طور واحد سازمان داد. همان مسئله در مورد پلاتفرم درخواستی، جهت پیشنهاد به سازمان های کارفرمایان هم صادق بود.

همچنین اعتصابات "مرحله ای" و یا "درسطح کشور" بغرنج تر می نمود. خیلی از رهبران تشکل انشعابی تحت تاثیر کارفرمایان قرار گرفته بودند. از نظر آنان این اعتصابات بایستی غیرقانونی به حساب بیایند، زیرا که به تولید ضرر زیادی می رساندند و جیب صاحبان صنایع خالی می شد. بی فایده بود توضیح داده شود که در عوض بیشتر به نفع کارگران بوده است، زیرا که به آنان امکان می داد تا حد اکثر فشار را با هدر دادن حد اقل انرژی بر اربابان به کار برند و کمترین نگرانی از جهت مراقبت از حقوقشان برای روزهایی که کار نمی کنند داشته باشند. این اعتصابات به خوبی مورد قبول اکثریت کارگران بود، با توجه به

آوریم. اقلیت از سندیکا بیرون رفت و حتی قبل از این که "پاستوره" محل سندیکای کارگری را ترک کند، این ها تشکیلات خود را با آن بخش از کارگران انشعابی به وجود آورده بودند.

انشعاب، عملی بود که صورت گرفته بود. پس از سال ها، در بحث با یکی از سوسیالیست ها به نام "فرناندو سنتی" که با هم دوستی زیادی داشتیم، متوجه شدم در این انشعاب زودرس و چگونگی پیدایی آن، خود من مسئول بودم. رفقای کمونیست و سوسیالیستی هم که پشتیبانی کامل خود را از من اعلام کرده بودند، همچنین مسئول بودند. این درست بود که به هیچ ترتیبی نمی توانستیم از انشعابی که در عین حال خواست دولت، آمریکایی ها و سرمایه داران بود جلوگیری کنیم. انشعاب آن چنان نقش آهن ربایی برای جنبش کارگری داشت که تحمل هر رنجی و پرداخت هر بهای سنگینی ارزش آن را داشت تا از انشعاب اجتناب کرد و آن را به تاخیر انداخت.

ما به موقع درک نکردیم، نه تنها به خاطر این که تحت تاثیر سیاست های بسته و سکتاریستی که ما را به سرعت به سوی استفاده از اساسنامه علیه اقلیت سوق داد، بلکه تنفر شدید از عمل سوء قصد به جان "تولیاتی" و محبت زیادی که ما را به او پیوند می داد سبب شد نتوانیم خارج از احساسات خود قضاوت کنیم. اما شاید هم گرفتار کیش شخصیت نسبت به "تولیاتی" بودیم و در آن لحظه چیزی جز خطری که برای او پیش آمده بود را نمی دیدیم.

اگر اشتباه نکنم، چندی قبل از سوء قصد به جان "تولیاتی"، شنیدم "نیلده" رفیق پالمیرو- او از "ریتا مونتانیانا" جدا شده بود- حامله است. او دیگر به مجلس شورا نمی آمد. بنا بر این خبری هم از او نداشتیم. سعی کردم از طریق "لونگو" که به خانه "تولیاتی" رفت و آمد داشت از حال او با خبر شوم، ولی او در این مورد مطلقاً سکوت می کرد. هیچ کس هم در این مورد صحبت نمی کرد، حتی در رهبری حزب هم از بردن نام "نیلده" خود داری می شد. به نظر می آمد، به جای این که خود را در میان رفقا احساس کنیم، در خانواده ای بسته و عقب مانده که سعی می کرد از صحبت در باره "بعضی چیزها"، خود داری کند حس می کردیم.

در حقیقت در جنگ اخلاقی به سر می بردیم، به طوری که رفقای که دچار اشتباه می شدند، مورد انتقاد قرار می گرفتند. زندگی مشترک "نیلده" با "تولیاتی" طبعاً از نظر ما صورت خوشی نداشت، ولی من فکر می کردم یک بچه همیشه یک بچه است، متعلق به هرکس که باشد. بنا بر این یکبار

نشینی او از سوی هیتلر رد شد، استعفای خود را اعلام کرد و فرمانده هجدهمین نیروی مسلح، ژنرال گئورگ فن کوشلر (Küchler von Georg) جایگزین او شد.

در روز پانزدهم ژانویه ژنرال آدلف شتراؤس (Strauss Adolfo) نیز برکنار و به جای او ژنرال والتر مُدل (Model Walter)، فرمانده نهمین نیروی مسلح گشت.



در این دوره کوتاه پنج هفته ای سی و پنج تن از فرماندهان ارتش آلمان در جبهه، به انگیزه باور واقع گرایانه خود در عقب نشینی برای نجات جان هزاران سرباز که با کمبود خوراک و یا نبودن پوشاک مناسب در سرمای بیست درجه زیر صفر، یخ زدگی و در زیر ضربات سخت و غلبه نیروهای ا. ج. شوروی با مرگ دست و پنجه نرم می کردند و یا می مردند، به دستور آدلف هیتلر برکنار و یا اخراج شدند.

تقریباً در همه موارد هیتلر همه ارزیابی های واقع گرایانه و پیشنهادهای فرماندهان در جبهه را رد می کرد.

ارتشبد ناوگان هوایی ارتش آلمان، وُفرام فن ریشتُهفن (richthofen von Wolfram)، این تصمیم های هیتلر را «زُول همه فرماندهان نظامی به افسران رده پایین با دستمزدی زیاد» تفسیر کرده بود.

عباس دهقان

**بجز نوشته هایی که با امضای
تحریریه منتشر می گردد و بیانگر
نظرات حزب رنجبران ایران می باشد،
دیگر نوشته های مندرج در نشریه
رنجبر به امضای فردی است و
مسئولیت آن ها با نویسندگانشان
می باشد.**



بزرگ، سخنرانی‌ها و جلسات وسیع کارگران زن در کارخانه‌ها، کمیسیون‌های حرفه‌ای که شامل سندیکالیست‌ها، پزشکان، حقوق دانان و غیره می‌شد، ارتباط خود را با مردم و با رفقای "فدراسیون کارگران پارچه بافی" حفظ می‌کردیم، همین‌طور با رفقای عضو رهبری سراسری، با رفقای ایالتی و محلی و حتی با کوچکترین انجمن‌های منفرد و نا شناخته در دهات.

به تدریج که طرح این قانون مشخص‌تر شد و آن را در معرض قضاوت کسانی که منافعی در این زمینه داشتند، یعنی وسیع‌ترین تعداد ممکن از زنان. فعالیت ما در این زمینه، حتی قبل از اولین انتخابات مجلس شورا و تعیین نمایندگان، یا حتی از مراحل پایانی قانون اساسی شروع شده بود. زیرا که می‌دانستیم این کاری است بسیار طولانی و دشوار. لازم بود از نظر همه کارگران آگاه شویم به منافع آنان توجه کنیم و به درخواست‌های کارگران زن و کارمندان زن، کارکنان زن و دهقانان زن، زنان کارگر کشاورز و زنان خانه‌دار، زنان مستخدمی که در کارخانه‌ها کار می‌کردند و زنان بیکار گوش فرا دهیم. مسئله ما، در حقیقت به وجود آوردن قانون بود که از همه مادرانی که کار می‌کردند حمایت کند، حال مهم نبود که این مادران چه وقت، در کجا و چگونه کار می‌کنند.

نظرات و درخواست‌ها را جمع‌آوری و جمع‌بندی می‌کردیم و از آن برای طرح و تدوین مواد قانونی بهره می‌گرفتیم. طبعاً قبل از طرح ماده قانونی، روی آن در وسیع‌ترین جلساتی که در آن تعداد زیادی از زنان در آن ذینفع بودند و شرکت می‌کردند صحبت می‌شد. همچون همیشه رفقای مرد و زن "فدراسیون کارگران پارچه بافی"، کسانی که مستقیماً همکاری داشتند برای شروع پیشبرد چنین فعالیتی از خود، علاقه، از خودگذشتگی، نیرو و توانایی نشان می‌دادند. ما سندیکالیست‌هایی بودیم همچون "ماجونی"، "کازاده‌یی"، "ده سیمونه"، و خود من همگی کارگر و یا کارمند بودیم و قانونگذار شدیم.... این بخش در شماره آینده ادامه دارد.

۱ - CISL - بخشی از سندیکای "چی. جی. ای. ال" که انشعاب کرده بود - مترجم
لیلا فروردین ماه ۱۴۰۵

کارخانه‌هایی که صاحبان صنایع تهدید به بستن آن‌ها کرده بودند قرار می‌گرفت. بحث‌ها و عدم توافق‌ها با "چیزل" (۱) جریان یافت. نمایندگان "چیزل" همیشه با این شکل از مبارزه موافق نبودند ولی آنان از طرف کارگران اغلب در برابر عمل انجام شده قرار می‌گرفتند، زیرا کارگران بی‌آن که نظر آنان را بپرسند یا تهدید به اخراج از جانب صاحب کاران قرار گیرند، به طور یک پارچه اقدام به اشغال کارخانه می‌کردند.

قانون حمایت از زنان باردار در اولین قرارداد سراسری کارگران پارچه بافی و دوزندگی، حمایت از مادران باردار طرح گردید. در گذشته در قرارداد کنفدرال که برای استراحت اجباری قبل و پس از زایمان ۶۶ درصد پرداخت دستمزد در نظر گرفته شده بود، در این قرارداد به ۷۵ درصد رسید. اما به بسیاری از نیازهای دیگر مادران کارگر باید رسیدگی می‌شد. دوران استراحت با دستمزد، در نظر گرفتن مکان‌هایی برای شیردادن بچه، مهد کودک، غیبت از کار تا یک سالگی کودک به دلخواه و با حفظ محل کار خود. بسط برنامه مراقبت از مادران باردار از لحاظ قانونی باید شامل زنان کارگر شهر و روستا، زنان بیکار و زنان خانه‌دار که همسرانشان کارگرند می‌شد.

در این زمینه، کارگران زن پارچه بافی به نسبت دیگران برتری داشتند. اما ما تصمیم داشتیم طرح قرارداد کار بر اساس فعالیت و مبارزه در پارلمان و کشور، حمایت و دفاع از کلیه مادران کارگر ایتالیایی را مورد توجه قرار دهد. می‌دانستیم در هیچ یک از طبقات شغلی، زنان کارگر از چنین مراقبت‌هایی برخوردار نیستند و حتی در قرارداد انترکنفدرال هم به آن برخورد نشده است. به ویژه این که کارگاه‌ها و کارخانه‌های پارچه بافی بسیار کوچکی بودند که قرارداد ما در آن جا عملی نشده بود. بنابراین باید قانونی به تصویب می‌رسید که واقعاً ناظر بر حمایت از همه مادران باشد.

پافشاری برای طرح چنین قانونی، در درجه اول بر عهده ما زنان کمونیست بود که برای اولین بار در سال ۱۹۴۸ به عنوان نماینده مردم برگزیده شدیم بود. حتی بی‌تجربگی ما در زمینه قانونگذاری نمی‌توانست اهمیت داشته باشد و تکلیف ما را از سرمان باز کند، چرا که ما می‌توانستیم یاد بگیریم، مطالعه کنیم و از دیگران کمک بگیریم. طبعاً مشکلاتی که ما با آن‌ها روبرو بودیم بسیار بود. با وجود این باید سدها را می‌شکستیم و از آن عبور می‌کردیم. ما در کنار خود، مردم را داشتیم که به ما در پیشبرد کارهایمان کمک می‌دادند. تدوین و طرح قانون مورد نظر کار ساده‌ای نبود. ولی همه به ما کمک کردند و کمک‌های پر ارزشی از خود ارائه دادند. با این که گاهی با بحث‌های خشنی که به دعوی واقعی منجر می‌شد مواجه می‌شدیم. ما با تشکیل جلسات کوچک و چه از طریق سازماندهی اجتماعات

این که تنها یک ایتالیایی برای کارگران پارچه بافی و دوزندگی نبود، بلکه ایتالیایی‌های متعددی وجود داشت. ایتالیایی پنبه پاک کن‌ها، پشم ریس‌ها، پنبه کش‌ها و غیره. همین‌طور بدون به حساب آوردن اختلاف‌های فاحش بین شمال و جنوب، بین ایتالیایی کارخانه‌های کوچک و ایتالیایی کارخانه‌های عظیم. تجربه سختی‌ها به خاطر اعتصاب‌های سازمان‌دهی شده، امکان داد تا همه این شرایط متفاوت به حساب آیند.

اوضاع بغرنج داخل سازمان‌های سندیکایی، سبب شد، بدون هیچ حاصلی ماه‌ها گفتگو جهت تجدید قرارداد دسته جمعی سراسری و پاره‌ای از درخواست‌های مهم و قلبی کارگران پارچه بافی که بی‌نتیجه باقی مانده بود ادامه پیدا کند. مضافاً این که در چنین موقعیتی صحبت از شروع بحران در داخل بخش بود. بسیاری از سرمایه‌داران می‌خواستند تعدادی از کارخانه‌ها یا برخی قسمت‌ها بی‌که تولیدشان چندان بالا نبود را ببندند، کارگران را اخراج و یا بخش‌هایی را به حالت تعلیق در آورند.

در زمان اشغال آلمان‌ها، کارگران مبارزه کردند و از چپاول کارخانه‌ها و انتقال ماشین‌آلات به آلمان توسط نازی‌ها جلوگیری کردند. مخالفت صاحبان صنایع علیه غارتگران آلمانی، بدون کارگران بی‌نتیجه بود. ولی پس از آزادی، کارفرمایان به خاطر حرص و ولعی که نسبت به دست آوردن سود بیشتر داشتند، مردان، زنان و ماشین‌ها را بدون لحظه‌ای استراحت به کار گرفتند، بی‌آن که نگران تعویض ماشین‌ها، رسیدگی و تعمیر و تعویض تکه‌های مستهلک شده باشند. همین‌طور نسبت به ساختمان کارخانه‌ها که بسیاری از آن‌ها در اثر خرابی ریزش کرده بود برخوردی بی‌تفاوت داشتند.

احتیاج به انواع پارچه‌ها، برای نو کردن و پر کردن کمدهای لباس که در طول جنگ‌ها خالی شده بود، بالا رفتن مصرف داخلی و بیش از همه بالا رفتن صادرات، به صاحبان صنایع ما اجازه داد که حتی ماشین‌های کهنه و ساختمان‌های منهدم کارخانه را برای تولید بیشتر به کار گیرند. اما در کشورهای دیگر رقبا آنان به پیش رفتند و در همان زمان توانستند ماشین‌های نو، مدرن و در درجه‌ای که بتواند تولید بالاتر و بهتری با قیمت پائین‌تر از آنچه که ایتالیایی‌ها به بازار عرضه می‌کردند به دست آورند. بنا بر این چگونه دزدان وطنی می‌خواستند در رقابت با کارخانه‌های مدرن قرار گیرند؟ آنان مطمئناً از سود حاصله در دوران جنگ و پس از آن برای نو کردن ماشین‌ها و تاسیسات کارخانه استفاده نکردند، بلکه تلاش کردند بهره‌کشی را با تهدید کارگران به اخراج، بیکار کردن و بستن کارخانه‌ها توسعه دهند.

بنا بر این، تاکتیک سندیکا و مبارزه کارگران، بر اساس اعتصابات، متوقف کردن کار، اشغال





حزب کمونیست ویتنام و چین

ترویج سنت دوستی میان ویتنام و چین و ارتقای پیوندهای راهبردی در مرحله جدید توسعه تو لام دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست ویتنام رئیس‌جمهور جمهوری سوسیالیستی ویتنام به دعوت رفیق شی جین‌پینگ، دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست چین و رئیس‌جمهور جمهوری خلق چین، من و یک هیئت عالی‌رتبه از تاریخ ۱۴ تا ۱۷ آوریل ۲۰۲۶ به چین سفر دولتی خواهیم داشت. این نخستین سفر خارجی من در سطح دولتی پس از انتخابم توسط مجلس ملی شانزدهم به‌عنوان رئیس‌جمهور است. در این فرصت، مایلم احساسات صمیمانه، احترام

عمیق و اولویت بالای حزب و دولت ویتنام، و نیز آرزوهای مردم ویتنام را منتقل کنم تا همراه با حزب، دولت و مردم چین، سنت دوستی را ادامه داده و تقویت کنیم، پیوندهای راهبردی را ارتقا دهیم و به‌طور مشترک چشم‌اندازهای جدیدی برای توسعه روابط ویتنام-چین در عصر جدید ترسیم کنیم.

ویتنام و چین دو کشور همسایه‌اند که «کوه‌ها و رودهایشان به هم پیوسته است» و اشتراکات فرهنگی بسیاری دارند. روابط میان دو ملت در طول تاریخ طولانی تعاملات شکل گرفته و در گذر زمان آرموده شده است. در روابط میان کشورهای

همسایه، آنچه پایدارتر است، نگاه به روابط از ارتفاعی راهبردی و با چشم‌انداز بلندمدت، ارج نهادن به ارزش‌هایی است که توسط نسل‌های پیشین با زحمت ساخته شده، و قرار دادن منافع اساسی و بلندمدت مردم در اولویت است. این دقیقاً همان رویکردی است که ویتنام در توسعه روابط با چین دنبال می‌کند.

در مسیر مبارزه انقلابی که از همان ابتدا با دشواری‌های بی‌شمار همراه بود، نسل‌های مختلف رهبران دو حزب و دو کشور-به‌ویژه Minh Chi Ho و Zedong Mao-پیوسته تلاش کردند تا رابطه‌ای نزدیک میان ویتنام و

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست‌ها

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست‌ها و پارتیزان‌های ضد فاشیست

بخش سی و سوم

ضد حمله شوروی در مقابل ارتش آلمان

در روز پنجم دسامبر ۱۹۴۱ ضد حمله ا.ج. شوروی بر علیه همه جبهه‌های آلمان با حرکت از چهل کیلومتری مسکو آغاز شد. از دست دادن بخشی از سربازان و شرایط سخت سرما و برف رفته رفته نیروهای ارتش آلمان را خسته و تضعیف کرده بود، در حالی که استالین نیازی نداشت به ایجاد جبهه‌ای در

شرق را نمی‌دید، چون از یک سو در سیزدهم ماه آوریل (۱۹۴۱) قرارداد عدم تجاوز میان ژاپن و شوروی به امضاء رسیده بود و از سوی دیگر، به شکرانه گزارش ریچارد سرگ، (که در شماره‌های پیش شرح آن‌ها رفت)، آگاه شده بود که ژاپن برنامه یورش به ا. م. آمریکا را دارد، که در روز هفتم دسامبر، دو روز پس از آغاز ضد حمله شوروی، ژاپن به ا. م. آمریکا در بندر پرل هاربر در اقیانوس آرام یورش برد، از این روی با رسیدن نیروی ورزیده و پُر توان از سیبری و در اختیار داشتن شانزده نیروی مسلح به شوروی امکان داد که بتواند به بخش «گروه مسلح مرکز»، که خیال تسخیر مسکو را داشت، یورش ببرد؛ در

میان این شانزده نیرو، لشکرهای یکم، دهم و بیستم آن از سیبری و بخش آسیایی شوروی بودند.

برنامه فرماندهی کل قوای ارتش شوروی (Stavka)، در مرحله یکم، پس راندن نیروهای آلمان در جبهه مسکو با عملیات نیروهای جبهه غربی به فرماندهی ژنرال ژوکوف (Zukov) بود، و پس از آن در هر جا که شرایط اجازه می‌داد، محاصره و داغانی همه «گروه مسلح مرکز» با مانور «گاز انبری»، که می‌بایست از شمال با نیروهایی که به فرماندهی ژنرال ایوان استپانویچ کِنِف (Konev Stepanovič Ivan) بود گسترش می‌یافت و از جنوب با پیشروی نیروهای جبهه

خاطرات ترزا نوچه

سوء قصد به جان "تولیاتی" و اعتصابات عمومی ترزا ادامه می‌دهد..... اعتصاب عمومی به صورت یک دمونستراسیون عظیمی که نشانگر وحدت و همبستگی با "تولیاتی" بود به نمایش گذاشته شد و به حق هم بود، به طوری که "دی ویتوریو" پیش‌بینی‌های لازم را در سمت دادن حرکت کارگران و جلوگیری از اغتشاش و غیرقابل کنترل شدن تظاهرات انجام داده بود. ولی به هرحال موضع‌گیری "پاستوره" بر روی سوسیال دموکرات‌ها هم موثر واقع شد و بسیاری از آنان

از نظر او پشتیبانی کردند. این امر سبب انشعاب در سندیکا شد. اگر اعتصاب عمومی به وقوع نمی‌پیوست، شاید انشعاب برای مدتی به تأخیر می‌افتاد، زیرا که اوضاع سیاسی روز به روز رو به وخامت می‌گرایید. کمونیست‌ها از دولت کنار گذاشته شدند، سوسیال دموکرات‌ها بیش از پیش از دموکرات مسیحی‌ها و لیبرال‌ها پشتیبانی می‌کردند. اما به یقین اعتصاب عمومی باعث شد که انشعاب در سندیکا حرکت خود را تسریع نماید.

در "فدراسیون کارگران پارچه بافی" بحث در موافقت با اعتصاب عمومی، در مقایسه با "سندیکای کارگری" دموکرات مسیحی‌ها، به طور نسبی از موقعیت محکم تری برخوردار بود. با تمام این‌ها، کسانی که مخالف اعتصاب بودند، حتی با وجود تلاشی که در جهت خرابکاری کردند، موفق نشدند آن را به شکست بکشاند. درست به همین سبب بود که ما اکثریت را در سندیکا داشتیم و بدون تردید تصمیم گرفتیم ماده اعتصاب شکنی اساسنامه را به اجرا در

با نشانه‌های زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

آدرس پُست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:

ranjbaran.org@gmail.com

آدرس غُرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.net

بجز نوشته‌هایی که با امضای تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد، دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه رنجبر به امضای فردی است و مسئولیت آن‌ها با نویسندگانشان می‌باشد.

